

# جلد چهارم

## بخش دوم

سه شنبه ۱۸ آذرماه ۱۳۵۹

صبح ساعت حدود هفت و نیم آقای خامنه‌ای آمد و درباره وضع ارتش دو سه موضوع را با او صحبت کردیم که او هم با نظر من موافق بود و گفت عمل خواهد کرد. یکی موضوع روحیه و رفتارهایی که اشخاص ناآگاه غیر مسئول در بیان و عمل انجام می‌دهند، بود که اثرات فوق العاده خطرناکی ممکن است به جا بگذارد. او نیز در خوزستان است و می‌فهمد که من چه می‌گویم. وضعیت را برایش شرح کردم و تأثیر عمل روزنامه و رادیوتلوویزیون و صحبت‌ها را در میل به عمل و جنگ توضیح دادم.

یکی دو مورد برای او از رفتاری که اخیراً با نظامیان کرده‌اند، مثال آوردم. خود او گفت که متوجه اثرات زاینخش این مسئله هست و قرار شد در حد خودش عمل نکند، بلکه ما با خیال راحت این جنگ را به پیش ببریم و وضعی پیش نیاید که جبران نداشته باشد، مسئله دیگری که نظامیان طرح کرده‌اند و گفتم به این مناسب بدان خواهیم پرداخت، این بود که می‌گفتند ما جرأت نداریم یک طرح جنگی را به مورد اجرا بگذاریم، برای این که اجرای طرح جنگی با احتمال موفقیت و احتمال عدم موفقیت ملازمه دارد. اگر موفق شدیم که دستگاه‌های تبلیغاتی (رادیو تلویزیون) جوری وانمود کنند مثل این که ما به حساب نمی‌آمده‌ایم و چند نفری بوده‌اند که پیروزی را کسب کرده‌اند! اما اگر ناکام شدیم یک دفعه فریاد خائن، خیانت و خیانت شد به هوا می‌رود و تهدید به دادگاه و غیره از هر سو شنیده می‌شود، گفتند شما حتماً می‌خواهید بگویید که ما این جا برای دفاع از میهن اسلامی هستیم، بله هستیم ولی چه کسی یا چه چیزی ما را مجبور می‌کرد که به اینجا بیاییم و به جز عشق و علاقه ما به دفاع از میهن اسلامی مان؟ چرا با ما این رفتار را می‌کنند؟ اگر یک فرماندهی نتواند نقشه‌های جنگی تنظیم کرده، به اجرا بگذارد، چگونه شما توقع دارید که ما دشمن را بشکنیم؟

البته در جنگ احتمال خیانت صفر نیست، اما صد هم نیست. ما این مسئله را هم مورد بحث قرار دادیم و با هر دو موافق بودیم که در این جو، جنگیدن کار ساده‌ای نیست و لازم است که افراد، اشخاص، نویسندگان و رادیوتلوویزیون ما از روی مسئولیت شناسی با این مسئله برخورد نکنند و خطر بزرگ بی توجهی به این مسایل را گوشزد کنند تا همه بدانند و نگویند که نمی‌دانستند و می‌ترسیدند و این حرفها را از ترس عود بیماری میلیتاریسم (نظامی گری) زده‌اند یا نوشته‌اند!

البته کسانی هم هستند که برای تحکیم موقعیت خودشان این «لولو» را ساخته‌اند که بله آرام آرام دارد نظامیگری و میل به حکومت نظامیان رشد می‌کند، چنین می‌شود و چنان می‌شود! حال این که این میل وقتی قوت و شدت می‌گیرد که در جنگ عدم موفقیت داشته باشیم و نظامیان و غرنظامیان بدانند که علت عدم موفقیت، گشوده شدن جبهه روانی - سیاسی در پشت سر بوده است، در آن صورت است که میل به حاکمیت نظامیان به یک تصمیم تبدیل می‌شود و حاکم می‌شوند.

تاریخ کشور ما و کشورهای دیگر، همه تجربه‌هایی است که از دوستی این سخن حکایت می‌کند. کودتای رضاخانی که انجام گرفت؟ درست بعد از شکست و پس از آن که بر نظامیان و غیرنظامیان در نتیجه بحث‌های عقیم سیاسی و ناتوانی گروهها و شخصیت‌های سیاسی از گرفتن تصمیم، یکپارچه ماندن و حفظ و وحدت در جنگ معلوم شد، زمینه این کودتا فراهم آمد. این تاریخ خیلی دوری نیست، از آن نزدیک‌تر کودتای ۲۸ مرداد است. وقتی که شرایط پیروزی فراهم می‌شود و پشت جبهه قوی و یکدست و متحد است، هیچ نیروی نظامی به فکر حاکمیت نظامیان نمی‌افتد. اما ما باید از عواقب ناکامی‌های نظامی بترسیم که مردم و نظامیان رابستوه می‌آورد. ما باید همه تلاش را به کار ببریم و بکوشیم تا زمینه پیروزی را هموار کنیم، اگر به انقلاب اسلامی اعتقاد داریم و اگر وطنمان را دوست داریم. و باز کوشش نکنیم با جوسازی نتایجی را که از تجربه جنگ به دست آورده‌ایم، از دید و چشم مردم بپوشانیم.

ما باید اعتماد کنیم و بگذاریم طرحهای نظامی را تهیه و اجرا کنند و از شکست‌های نظامی، برای پیروزیهای نظامی راه پیدا کنیم. این که فلان عملیات انجام نگرفت و ۱۵ روز درباره‌اش تبلیغ کردن و الفاء سوء ظن کردن چه نتیجه‌ای دارد؟ کمترین نتیجه منفی «ترس از عمل»

است. در آن صورت همه از عمل کردن خواهند ترسید و آن وقت چطور ما می‌خواهیم نیروهای نظامی ما عرصه را بر دشمن تنگ کنند وقتی آن‌ها را از عمل می‌ترسانیم؟ عده‌ای هم راه افتاده‌اند که بله چیزی نیست، اسلحه سنگین را به خود مردم بدهید، به غیر ارتشی بدهید، مردم می‌جنگند و پیروز می‌شوند. گویندگان این حرفها مثل همان مادر که بچه‌اش را به آهنگری برده بود گمان می‌کنند به محض این که آهن را در کوره گذاشتی و گرم و نرم شد، دراز کنی میخ می‌شود، پهن کنی بیل می‌شود!!

خیال می‌کنند به محض این که کسانی توانستند تانک برانند، لشکر زرهی به وجود می‌آید. اینها جهل خودشان را علم تلقی می‌کنند و با چنان گستاخی این علم قلابی را عرضه می‌کنند که پنداری سالها در علوم و فنون نظامی کار کرده‌اند، اما چنین نیست.

این جنگ به ما آموخت که نه یک تانک را تا هنگامی که یک گروه هماهنگ به نام خدمه نداشته باشد، می‌توان نیرو به حساب آورد و نه یک گروهان راتا وقتی به صورت تیم و بانضباط کامل عمل نکرده است، می‌توان گروهان به حساب آورد و به همین ترتیب تا بالا بروید. حالا در گرما گرم جنگ ما آنچه را که داریم و می‌توانیم هم ذهن او را از راه القای باور و روحیه و عقیده تغییر بدهیم و هم توانایی‌ها و امکانات او را افزایش بدهیم، این را به کار نگیریم؟ این همان حرفهای روزهای اول جنگ است، آنچه را که داریم نساژیم و به کار نبریم، تا به امید چیز دیگری که آیا بشود آیا نشود باشیم و بیاییم جنگ کنیم که معلوم نیست سرنوشتش چه خواهد شد. کمی به خود بیاییم و بدانیم که حرف مفت را به آسانی می‌شود زد.

لاف از سخن چو در توان زد      آن خشت بود که پرتوان زد

با سرنوشت خودمان، دینمان و کشورمان بازی نکنیم، ما داریم به مرزهای پیروزی نزدیک می‌شویم، به شرط این که کمی تأمل کنیم و این همه با اعصاب و روحیه کسانی که می‌جنگند، بازی نکنیم. لازم دیدیم این مسئله را در این جا با تفصیل با خوانندگان صحبت بکنم.

با آقای خامنه‌ای راجع به موضوعات دیگری هم بحث کردم که به مناسبت موقع جنگ نمی‌خواهم آنها را در این جا مطرح کنم و امیدوارم که نتایج منتظر را به بار بیاورد.

پس از رفتن آقای خامنه‌ای، فرمانده نیروی زمینی آمد که شاید تا نیم بعد از ظهر هم کارهای نظامی را که باید انجام می‌دادم به انجام رساندیم. او به تهران رفت که به حضور امام برسد. در یکی دو مناسبت ارزش کار فرمانده نیروی زمینی را با خوانندگان در میان گذاشته‌ام، اما همان طور که می‌دانید به محض این که استعدادی را تشویق می‌کنم و کار او را مورد ارزیابی قرار می‌دهم، برای او «زدن» را شروع می‌کنند به طوری است که من دیگر کارها و استعدادهایی را که می‌بینم، فکر می‌کنم بهتر است راجع به آنها حرف نزنم و برایشان دردسر هم ایجاد نکنم! امیدوارم مردم از همین سخن‌ها بتوانند عمق نابسامانی‌ها را درک کنند. برای او هم می‌زنند، چرا که ظاهراً دشمن هم فهمیده است که این افسر بسیار پرکار معتقد و جمع و جور کن و «سازمان ده» است. اگر وضع نیروهای مسلح ما را با آن روزی که ما به دزفول آمدیم مقایسه کنید، آن وقت ملاحظه خواهد شد که کار یک آدم دانا و توانا، آگاه خبیر و به کار خود صمیمی چقدر می‌تواند بزرگ باشد. البته معنی این حرف این نیست که دیگران خوب کار نکرده‌اند. افسرانی که مسئولیت پیدا کردند همگی خوب کار کردند و خوب جمع و جور کردند. جانشین رئیس ستاد هم همین طور بسیار خوب کار کرده است.

امروز گفتند که آقای حسین خمینی در روزنامه توضیحاتی نسبت به سئوالهای رئیس جمهوری داده است. آن را خواندم یک نکته از این جواب را در اینجا ذکر می‌کنم و آن اینست که او گفته است ممکن است نامه منتشر شده را دفتر ریاست جمهوری منتشر کرده باشد. باید بگویم این نامه‌ها، نامه‌هایی نیست که از طریق دفتر ریاست جمهوری فرستاده شود که آن دفتر از آن مطلع شده و احیاناً آن را منتشر کرده باشد. هر آدم عاقلی که ببیند چگونه این نامه را به همه جا حتی به دفتر خود ما هم پست می‌کنند و در بالای نامه هم با ماشین تحریر نوشته‌اند «دفتر ریاست جمهوری» برای اینست که خوانندگان ساده، خیال کنند دفتر ریاست جمهوری این کار را کرده است! و حال این که اگر دفتر این کار را می‌کرد، دلیلی بر مخفی کردن نداشت. وقتی درست به برنامه‌ای که در «نوار» معروف ارائه شده دقیق بشویم، می‌بینیم که منتشر کنندگان قطعاً خیرخواه رئیس جمهوری نبوده‌اند بنابراین با این که اطلاعاتی که کمابیش نشان می‌دهد و معلوم می‌کند که از کجا این نامه منتشر شده است به دست آورده‌ایم، اصرار نمی‌کنم که خیر حتماً از فلان طریق بوده است یا از فلان طریق نبوده است ولی اصرار می‌کنم که این مسئله تحقیق بشود تا به آن ریشه فساد برسیم و آن را قطع کنیم. بلکه این جمهوری راحت بشود.

گفتند که آقای رجایی در مجلس عنوان کرده است که آیا اگر دفتر ریاست جمهوری پرونده‌ای را خواست، باید داد یا نباید داد؟

در رژیمهایی که رئیس جمهوری کاملاً تشریفاتی است، لاقلاً این مقدار به او حق می‌دهند که اگر خواست از پرونده‌ای یا مسئله‌ای مطلع بشود، اطلاعات لازم درباره آن مسئله را در اختیار او می‌گذارند. در این جمهوری که رئیس جمهوری باید تمام تصویب نامه‌ها را ببیند، چطور می‌تواند این تصویب نامه‌ها را ببیند در حالی که پرونده مربوط را در اختیار او نگذارند و او نتواند تحقیق کند و بداند که چطور این تصویب نامه صادر شده؟ در این صورت رئیس جمهور چگونه می‌تواند راجع به آن اظهار نظر کند؟!

رئیس جمهوری حق احضار وزیران و حکم به اجتماع هیئت وزیران دارد و اگر خواست مسئله‌ای را در آنجا طرح کند و برای طرح مسئله لازم دید قبلاً اطلاعات به دست آورد، آیا نباید آن اطلاعات را بگیرد؟

گذشته از این که این ترتیب برخورد با رئیس جمهور و قانون اساسی برای مردم روشن می‌کند که درد کجاست، با این حال به همین تذکر قناعت می‌کنم و بقیه را بر عهده هیئت ۵ نفری که به این مسئله قرار است رسیدگی کنند می‌گذارم.

می‌گفتند که آقای هاشمی رفسنجانی مصاحبه کرده و گفته است که همین طوری در مجلس روحانیت مبارز رفته و آقای رجایی هم بر

سیل اتفاق آمده بود. البته این بر عهده هیئت ۵ نفری است که اندازه درستی این سخن‌ها را ارزیابی کنند. به هر حال آنچه ما طالب آنیم اینست که در دو جبهه ننگیم و با آرامش خاطر تنها با دشمن رو به رو باشیم. غیر از این امور، امروز مسئله‌ای پیش نیامد. مطابق معمول، شب شورای نظامی تشکیل شد و گزارش‌های کارهای نظامی داده شد مقداری هم درباره نقش ابتکار در جنگ بحث کردیم، به امید این که میل به ابتکار افزایش پیدا کند. گرچه پیش از این گفته‌ام که گیر این کار کجاست ولی امیدوارم بتوانیم این طرح‌ها را بریزیم و میل به ابتکار را هر چه بیشتر افزایش بدهیم و با افزایش میل به ابتکار، جنگ را با پیروزی به پایان برسانیم.

## چهارشنبه ۱۹ آذرماه ۱۳۵۹

از دیشب قرار بود که امروز در سه راهی آبادان عملیات نظامی انجام بگیرد، البته محدود. صبح هواپیماها رفتند و خوب عمل کردند، بعد هلیکوپترها رفتند. نیروهای شب پیش‌گویا حملاتی کرده بودند و آنچه را که باید بشناسند و بدانند شناخته و دانسته بودند اما تا وقتی ما به کرمان رفتیم، تنها می‌دانستیم نیروی هوایی رفته و خوب عمل کرده البته به سوی هواپیماها تیراندازی کرده بودند ولی هواپیماها سالم به پایگاهشان برگشتند.

به کرمان که رفتیم، قرار بود از آنجا به جیرفت برویم و اردوگاه پناهندگان را بازدید کنیم. تا از کرمان راه بیفتیم ساعت ۲/۵ بعدازظهر شده بود. در هر حال به طرف جیرفت رفتیم. در آنجا گفتند هوا هر چه جلوتر بروید خراب‌تر است و دید وجود ندارد خودمان هم نگاه کردیم و دیدیم چیزی دیده نمی‌شود، تازه در اینجا بود که متوجه شدم معنای این که دیدنیست، چیست. چون غالباً می‌گفتند برای عملیات نظامی رفتیم و دید نبود. و البته گاهی به لحاظ فقدان علم این حالت نابوری به انسان دست می‌دهد که دید نبود یعنی چه؟ ولی وقتی خودم آنجا رفتم، متوجه شدم که هی چیز دیده نمی‌شود. فهمیدم که دید هم مسئله بسیار مهمی است.

به هر حال از آنجا هم برگشتیم، بدون این که اردوگاه را بازدید کنیم. تنها کاری که کردیم بازدید از تأسیسات نظامی و خواندن دو گزارش راجع به همان اردوگاه جیرفت بود. از استاندار راجع به کارخانه ذوب مس و سدی که در ناحیه جیرفت باید ساخته شود که نیمه تمام مانده است و راههای استان پرسیدیم که معلوم شد همه همچنان تعطیل و رها شده است. این مشکلات در کنار مشکل جنگ انبوهی است که حل آنها علم زیاد، توانایی کار زیاد، هشیاری زیاد و واقع بینی زیاد طلب می‌کند.

بار فعلاً جز اندوهگین شدن کاری نمی‌توان کرد چون تمام توجه و تلاش خود را معطوف به این جنگ کرده‌ام و باید هم چنین باشد و همه باید توجه خود را متوجه این جنگ بکنیم.

شکست و پیروزی ما در این جنگ بهای بسیار بزرگی دارد که اگر پیروز بشویم راه برای حل مشکلات دیگر نیز باز می‌شود. پس از مراجعت از کرمان مطابق معمول شورای نظامی را تشکیل دادیم و بانظامیان بار دیگر بحثی درباره جنبیدن و حرکت کردن و ابتکار کردن پیش آوردیم. آنها بیم‌هایی را که دو سه بار بیان کرده بودند از نو به میان کشیدند من در پاسخ توضیح دادم که شما می‌دانید که یکی از نگرانی‌های من در این جنگ این بود که نکند به نام جنگ، آزادی‌های مردم از آنچه که هست کمتر بشود. چرا من این توجه را دارم؟ برای این که فاصله ما از حد متوسط رشد بشر در این عصر بسیار زیاد است.

فرزندان این مردم نباید از فکر کردن بترسند تا بتوانند شتاب بگیرند و این فاصله را کوتاه بکنند. به آنها گفتم در صدر اسلام، اسلام آن ذهنیت دست و پاگیر و اسیرساز و آن عینیت دست و پاگیر را که نظام جاهلی عرب بود پاره کرد، و انسان را از آن‌ها آزاد کرد. در نتیجه قوم عرب که در اعماق جاهلیت زندگی می‌کرد با سرعت برق رشد کرد، بر دو امپراطوری غلبه کرد و وارث تمدن بزرگی شد و خود حامی ابتکارها و خلاقیت‌ها و بستر رشد فرهنگی بشر شد. این آزادیها در خلافت‌های عباسی و اموی و بعد فاطمی محدود و محدودتر شدند.

سلسله‌های سلطنتی از نو آن «ذهنیت» و «عینیتی» را که دست و پای آدمی را از حرکت می‌اندازد و فکر او را از جولان باز می‌دارد برقرار کرد و موجب شد که حرکت فرهنگی متوقف شود میل به ابتکار و آزادی کم شود و اروپا که در موقع خاص سیاسی جغرافیایی و دوری و مصونیت از کشمکشها بود محل جذب سرمایه‌ها و افکار و جریانهای فکری شد و به سرعت رشد کرد و حامل و بستر جریان فرهنگی شد.

حالا ما انقلاب کرده‌ایم تا با این اسلام صاف و بی‌غش، اسلام رشد، اسلام شفقت و درستی، اسلام، اخلاص و پرهیزگار بتوانیم با سرعت فاصله عقب افتادگی را طی کنیم و پیشتاز بشویم. اگر چنین نکنیم و به هر عنوانی استبداد را بازگردانیم و هر نوع ترسی در ذهن ما بنشیند و سنگینی کند، این خطر هست که ما هیچ‌گاه نتوانیم حتی بخشی از عقب ماندگیها را از بین ببریم و فاصله را پر کنیم. به آنها گفتم که شما در طی شصت سال و اگر از پیش از انقلاب مشروطه حساب کنیم، تا امروز شاید یک قرن برای آن که از آزادیهای مردم محدود بشود، وسیله شدید و در نتیجه جریان رشد هم در کشور متوقف شد.

مردم ما صمیمانه خواهان آزادیهایشان هستند، اگر هم نبودند وظیفه ماست که پاسدار این آزادیها باشیم و نترسیم و نترسانیم. بگذاریم اندیشه‌ها بسازند، ابتکار کنند و مردم ما این فاصله را بردارند. امروز خود شما در جنگید و می‌دانید معنای عقب ماندگی چیست و مزه تلخ و

کشنده آن چگونه است. اگر ما یک ملت پیشرو و مستقلى بوديم و خودمان مى ساختيم و خود به کار مى برديم، چه كسى به خود اجازه حمله به ما را مى داد و اگر حمله مى كرد، آيا جز زيان و خسران عايدى ديگر مى برد؟

حالا بياييم ببينيم وقتى ما در محاصره اقتصادى همه جانبه هستيم، چه چيز به ما اجازه داد تا در برابر دشمن با همه تجهيزات و امکانات و کم و كيف برترش بايستيم و پيشروى او را متوقف كنيم؟ و اينك نشست با شيم مثل اين كه از يك امر عادى داريم حرف مى زنيم، از چگونگى ابتكارهاى لازم براى شكست دشمن صحبت كنيم؟ پرسيدم آيا چيزى جز همان بالا رفتن ميل به ابتكار و تلاش و تكيه به خود بوده است، گفتند خير نبوده است. گفتم همين است و اگر ما ميدان عمل را بيشتري بكنيم، مى توانيم همان طور كه امروز توانستيم با ميدان دادن به جوانها هواپيماها، هليكوپترها، تانكها، توپهاى كه فكر مى شد ما نمى توانيم آنها را تعمير بكنيم، تعمير بكنيم و از آنها بيش از آن مقدار كه قرار و مدارهاى كارخانههاى سازنده عنوان مى كنند، كار بكنيم، ما براحتى اين چيزها را خواهيم ساخت و هراندازه ميل به ابتكار در جامعه افزايش پيدا كند، پيشرفت مى شود و زمان و لحظه استقلال واقعى زودتر فرا مى رسد.

پس وقتى ما متوجه اهميت نظام افزايش ابتكار مى شويم، ناگزير متوجه اهميت مفهوم آزادى به معنای امکان روزافزون سازندگى و ابتكار و خلاقيت هم مى شويم. مردم مايلند كه از ناحيه شما هيچ خوف و ترسى نسبت به آزاديهايشان نداشته باشند. آن روز كه شما از بن دندان پذيرفته باشيد كه ملتى كه بخواهد رشد كند، نمى تواند و نبايد قيم پذيرد، مثل همان بچه اى كه مى خواهد درس نخواند تا در او ميل به تحصيل به وجود نيايد و به اين كار تشويق نشود، چيز ياد نمى گيرد و بچه اى كه با ترس و لرز و به ضرب كتك درس بخواند از او آدم مبتكر انتظار نمى توان داشت، تا وقتى كه شما به اين اصل معتقد نشويد و در عمل نشان ندهيد كه مردمند كه بايد راه زندگى خودشان را با تجربه و با ابتكار و با حركت پيدا كنند، اين بيم هميشه وجود دارد و براحتى مى شود مردم را ترساند كه از نو دارد «نظامى گرى» در دماغ شما رشد و نشو و نما مى كند. پس يك عالم سالم كردن محيط براى اين كه آنها كه مى خواهند سوءاستفاده كنند، نتوانند، اينست كه خود شما به اين معانى و مفاهيم توجه بكنيد و بدانيد كه وظيفه شما دفاع از استقلال ايران است و نه تعيين تكليف براى مردم كشور. اين تكليف را خود مردم با رأى خودشان بايد تعيين بكنند. طبيعى است كه او ايل كار فشارها زير و بم، و برخوردها فراوانند اما اگر مردم آزاد گذاشته بشوند، به سرعت راه را پيدا مى كنند و جامعه در خطى مى افتد كه بايد به سرعت پيش برود. بارى امشب ما از بيم ديگرى با افسران صحبت كرديم و اميدواريم كه آنها از انقلاب ما آنچه را كه آموختنى است آموخته باشند و در جريان اين جنگ و شيوه رهبرى اين جنگ كه تجربه سخت و گرانبغى است آموزش خود را تكميل كرده باشند. و به اين معنا پى برده باشند كه وقتى آدمى به طور خودجوش به حركت آمده و نظم را پذيرفت، جامعه در جهت رسيدن به «استقلال، آزادى و جمهورى اسلامى» به رشد خود ادامه خواهد داد.

## پنجشنبه ۲۰ آذر ۱۳۵۹

امروز صبح سرتيپ فلاحى آمد و با او مدتى درباره وضع نيروهاى مسلح بحث و بررسى كرديم، با بررسى هاى ديروز و امروز معلوم است كه وضع نيروهاى مسلح خوب شده است، بعد طرحهاى جنگى و عمليات نظامى ديروز بعد از ظهر را بررسى كرديم. قرار بود به تهران برويم كه هوا خراب شد و رفتن به عقب افتاد، البته اگر ظهر مى آمديم، شايد هوا خوب بود، به من هم گفتند، اما گفتم روز را ضايع نكنيم، نتيجه اين كه هوا بد شد و هر چه مانديم كه خوب بشود، خوب نشد، شب معلوم شد كه بهتر است بمانيم و فردا برويم. از تهران تلفن كردند و دو سه خبر دادند، يكى اين كه راديو اسرائيل به نقل از راديو عراق گفته است كه، عراقىها دو تا اتومبيل بنز را هدف قرار داده و زده اند «و گفته اند حتماً در اين اتومبيلها شخصيتهاى مهمى بوده اند» به اين خاطر مردم نگران شده اند كه نكند شما تير خورده ايد، گفتم خير حال خوب است و تير نخورده ام البته آن بيمارى هنوز رفع نشده است چون آزمايش خون كردند، معلوم شد هنوز آن سموم و ويروس در خونم هست و مريض هستم.

خبر ديگر راجع به تظاهرات در همدان بود كه ۴ روزى است تمام وسايل تبليغياتى از جمله راديو تلويزيون همدان فشار مى آورند كه مردم تعطيل كنند و امروز مردم به خيابانها ريخته و عكسهاى رئيس جمهورى را به همه چسبانده اند و شعار مى دهند «رهبر ما خمينى رئيس جمهور بنى صدر» و «ما حزب نمى خواهيم» همه شهر در اين تظاهرات به طور خودجوش شركت كرده اند با وجود فشارى كه بر آنها وارد كردند، اين جريانى است كه چند روزى است در همدان به وجود آمده و كمابيش در همه جا هست.

اما برگرديم ببينيم اصل اين جريان چيست و ما چه گفته ايم، خيلى چيزها روشن مى شود، چطور است كه اگر تظاهرات بر ضد رئيس جمهورى بشود، هيچ عيبى ندارد، اما اگر به نفع او بشود، بايد اين همه مصيبت ديد، راديو تلويزيون اين همه شلوغ كند، جريان سازى و جو سازى بكنند؟ اما ما چه گفته ايم، ما گفتم كه بايد به شعار خودمان «استقلال - آزادى - جمهورى اسلامى» در عمل پاى بند باشيم و حالا مى خواهيم به مناسبت اين وضعيت كه پيش آورده اند و به لحاظ اين تجربه دوساله از رابطه آزادى با استقلال صحبت كنم، گرچه چند نوبت اين كار را كرده ام.

سؤال اينست كه اگر آزاد نباشيم چه خواهد شد؟ اول از اينجا شروع مى كنم كه بعد از آن كه من در يك بحثى، ليبراليسم و آزادى بر پايه

اصالت فرد در غرب را شروع کردم، حالا بر اساس این بحث به خواننده می‌گویم که اصلاً دعوا بر سر نوع آزادی غربی نیست، چراکه موقعیت ما موقعیت غرب نیست، آزادی برای ما که به معنای نجات اسلام و استقرار اسلام از راه تأمین استقلال است، یعنی چه؟ یعنی این که در جهان امروز روابط بین سلطه‌گر و وزیر سلطه‌روابطی نیستند که با حرف و شعار بشود از بین بروند اگر جریان قهر در جامعه یعنی آن نیروی اجتماعی که برای سرنگون کردن یک رژیم همسو می‌شود که در انقلاب ما هم شد جهت خود را عوض بکند، این نیرو از بین می‌رود و وقتی جهت را عوض کرد، تخریب می‌کند و این دیگر تخریب بیگانه نیست، رژیم دست نشانده نیست که موضوع تخریب بشود بلکه خودمان هستیم. حال سؤال این است که چه وقت جهت نیروی قهر در جامعه تغییر می‌کند؟ وقتی که فرهنگ فریب، دروغ، زور و استبداد به حاکمیت خود شکل جدید داده و ادامه می‌دهد، فرهنگ استضعاف همین فرهنگ است؛ فرهنگ تخریب خویش است معنی انقلاب از بین بردن این فرهنگ است چه وقت ما می‌توانیم این فرهنگ را از بین ببریم؟ وقتی که آزاد باشیم، وقتی بتوانیم بدون بیم و هراس از چماق‌های مرئی و نامرئی، نظر خودمان را راجع به مسایل مهم اظهار بداریم، معنی آزادی همین است تجربه این انقلاب به ما نشان داد که سهم انقلاب فرهنگی در رهایی زیر سلطه از سلطه بیگانه بیشتر است.

ما وابستگی‌هایی به غرب داشته‌ایم اما آیا در جریان انقلاب، این وابستگی‌ها را از دست داده‌ایم؟ واقعیت‌ها می‌گویند خیر، و این وابستگی‌ها تشدید نیز شده است نیاز ما به واردات امروز به لحاظ کاهش تولید داخلی افزایش پیدا کرده است. به لحاظ کاهش سطح تعلیم و تربیت نیاز ما به تسلیحات افزایش پیدا کرده است. به لحاظ محاصره اقتصادی نیاز ما به پول خارجی (ارز) افزایش پیدا کرده و کسری بودجه، بیشتر از زمان رژیم سابق است.

در زمینه این وابستگی‌های شدید اقتصادی و در زمینه وابستگی شدید فرهنگی به فن و علم و ابزار، در زمینه وابستگی نظامی به ابزار جنگی و فنون جنگی و تشدید این وابستگی اگر آزادی‌ها را هم همین طور که داریم از دست می‌دهیم از دست بدهیم، با این وابستگی‌ها کدام رژیم سیاسی امکان استقرار را دارد؟

آیا ما باید همچنان خود را بفریبیم؟ چه نیرویی به غیر از نیروی مردم است که می‌تواند هنوز ما را نجات بدهد؟ و این نیروی مردم چگونه ممکن است همسویی بجوید و از خط و راه تخریب به راه و خط سازندگی بیفتد اگر آزادیها گسترش پیدا نکند؟ اگر بحثها بر سر آنچه واقعی است برانگیخته نشوند، اگر میزان فشار و اختناق در جامعه کاهش نیپذیرد؟ هر فساد که بر آزادی و گسترش آن مترتب باشد، صد یک و هزار یک و ده هزار یک و یک میلیونیم فساد که از استبداد به لحاظ استقرار مجدد نظام پیشین نتیجه می‌شود نیست. بنابراین دفاع من از آزادی دفاع من از استقلال کشور و دفاع من از اسلام است. اگر قرار باشد به نام اسلام این وابستگی‌ها تشدید بشوند و رژیم سیاسی به سوی وابستگی روزافزون برود و استبداد بیشتر بشود و... چه از اسلام مانده است؟ آیا ما به خودمان به کشورمان به دینمان به بشریت امروز و فردا خیانت نکرده‌ایم؟ و یک پیام آزادی و رهایی را کاملاً غیر از آنچه که هست و بود به دنیا نشان نداده‌ایم؟

پس ای به خواب رفتگان بیدار بشوید. ای مردم به شما هشدار، که اگر من دنبال عقاید نبودم، پای بند به اعتقاد نبودم چه کسی بهتر و بیشتر از من فرصت می‌داشت که خود را با این جریان حاکمیت زور و استبداد موافق کند و بر این جریان سوار شود؟ اما من می‌دانم که این جریان به ما وفا نخواهد کرد، به مردم ما هم وفا نخواهد کرد، کشور را به سوی همان رژیمی خواهد برد که پیش از این در کشورهای دیگر آزموده‌اند. و آزموده را آزمودن خطاست.

امروز مردم افریقا می‌گویند از دست این استقلال چه وقت راحت می‌شویم؟ این را «قانون» نوشته است و بسیاری از گزارشگران گزارش کرده‌اند. می‌دانید چرا؟ برای این که انقلاب آن‌ها بر ضد استعمار اروپایی بوده اما وقتی استعمار رفت، رابطه‌ها و وابستگی‌ها بر جا ماندند و آن نیروهایی که انقلاب کرده بودند، در اثر تمرکز قدرت در دولت جدید و استبداد، خود عامل همان سلطه‌ای شدند که مردم بر ضد آن قیام کرده بودند و به نام استقلال نه تنها آنچه را که استعمار می‌خواست انجام دادند، بلکه بیشتر هم کردند و در نتیجه امروز مردم از خودشان می‌پرسند این استقلال کی می‌رود! تا آن‌ها راحت بشوند. در همین مورد می‌توان از قیام افسران مصر یاد کرد که به رژیم انور سادات انجامید و دهها نمونه دیگر هم در همین دنیا می‌شود ذکر کرد. و هشدار داد.

سؤال این است که آیا ما می‌خواهیم به همان سرنوشت‌ها دچار بشویم؟ آیا مردم ما می‌خواهند ما به جای اولمان برگردیم و بلکه از آن هم عقب‌تر برویم؟ و این بار آنها بگویند که خودتان تجربه کردید و چون خودتان تجربه کردید لابد راهی جز این نیست و مطابق آن ضرب‌المثل فرنگی «همه راهها به رم ختم می‌شود!» از هر راهی که بروی در جهان امروز چاره‌ای جز قبول سلطه سلطه‌گران نیست، آیا قرار است ما به این نتیجه برسیم؟ در آن صورت شما بدانید همین ظواهر را هم نمی‌توانید حفظ کنید، چرا که هر محتوی، سیما و ظاهر متناسب با خود را دیر یا زود تحمیل می‌کند. نگاهی به عربستان سعودی بیفکنید، ظواهر اسلامی کاملاً رعایت می‌شود، اما شما وقتی وارد خانه‌ها می‌شوید، مثل اینست که وارد هالیوود شده‌اید، بی‌کم و کاست. انواع مشروبات، به علاوه انواع شهوت رانی و لذت جویی‌ها. ظاهر حفظ است اما باطن کاملاً معکوس. اما همان ظاهر هم دیر یا زود در برابر فشار آن محتوی از دست خواهد رفت و دیری نخواهد گذشت که شهرهای عربستان ظاهراً هم مثل هالیوود خواهد شد. این مسئله اساسی است.

آزادی به معنی واقعی کلمه و آنچه که منظور نظر ماست، به معنای آزادی در غرب نیست و نمی‌تواند هم باشد. آزادی مقدمه اساسی آگاهی است و آگاهی لازمه رهایی از سلطه فرهنگی غرب و بازجستن خویش به عنوان فرهنگ ساز است و این مقدمه رهایی از سلطه و استقرار یک رژیم مستقل است و تنها در این رژیم مستقل است که می‌توان به استقرار اسلام واقعی دل بست.

این بحث را برای این پیش کشیدم که همه بدانیم بر سر چه بحث می‌کنیم. خوب این حرفی که امام زدند که بروند درباره شکنجه تحقیق کنند. همان فردای عاشورا آقایانی که مسئولند خود می‌توانستند این حرف را بزنند و بروند و این بساط را برچینند، انواع زندانها را برچینند. در این صورت ما محتاج این گونه صحنه سازیها نبودیم. محتاج این گونه «تظاهر پردازی‌ها» و «تظاهرات به راه انداختن»‌ها نمی‌شدیم به تضعیف جبهه داخلی نمی‌پرداختیم که هیچ، بلکه تقویت می‌شدیم، متحدتر می‌شدیم و به روی هم خنده دوستی و امید می‌زدیم. این که به جامعه بگوییم که اینها خوب کارهایی است و شایعه است و هر کسی که بگوید شکنجه هست آمریکایی است، آیا صحیح است؟ حال کارهای دیگر تمام شد، از این پس این برجسب به میان آمد؟ مگر امام نفرمود و مگر حدیث نیست که نه «ما قال» بنگر و ببین چه می‌گوید. حال گیریم به فرض محال حرف شما راست و «آمریکایی» می‌گوید! شایعه می‌سازد! آیا صحیح است یا غلط؟ خوب با تحقیق می‌توان معلوم کرد، اگر صحیح است، ما باید بگوییم که این دشمن در اینجا به ما خدمت کرد برای این که یک عیبی را به ما معلوم کرد و رفتیم دیدیم هست و آن را بر طرف کردیم.

کوشش نکنید با این حربه‌های ضداسلامی و شیوه‌های کاملاً ضداسلامی، واقعیت‌ها را بیوشانید. وقتی شکنجه باشد، معلوم است که آزادی نیست، چون تا بحال دیده نشده است و در تاریخ هم موارد معدودی است که مرتکبان جرایم عمومی را شکنجه داده باشند. غالباً شکنجه مخصوص کسانی است که «فکر» دارند و یا عمل سیاسی دارند، البته مال کسانی هم هست که چیزهای دیگری دارند که می‌شود با شکنجه از آن‌ها گرفت! دیگران می‌باید نگران می‌شدند که نکنند ما به لحاظ این که حکومتیم، این کارها را نکنیم و آنها باید هشدار می‌دادند! اما... و باز تکرار می‌کنم، اگر مردم آزادی نداشته باشند، آگاهی هم به دست نمی‌آورند، آن «نیروی قهری» که دشمن را با وحدت شکست. به میان خود مردم می‌افتد و به صورت یک ماده منفجر پی در پی منفجر می‌شود و خود مردم را نابود می‌کند. و دست آخر جامعه خسته و کوفته تسلیم همان رژیم می‌شود که برضدش انقلاب کرده بود. این واقعیت را خوب خوب بشناسید.

مردم، باور نکنید که آزادی برای شما بد است. اگر چند نفر چند گروه هم با استفاده از آزادی، بعضی حرفها را بزنند، خطرش بسیار ناچیز است. اگر شما را از این که ضد انقلاب چنین و چنان می‌کند بترسانند نتیجه‌ای نمی‌توان گرفت، آخر از این جنگ که بالاتر نمی‌شود. آن «ضد انقلاب» هر چه که نیرو داشته باشد بزرگتر از این ارتشی که به جان ما انداخته‌اند که نیست. من یک امتحان دادم شما قدر این امتحان را بدانید. نه تنها تا به حال تقاضای اعلام وضعیت فوق العاده نکرده‌ام. نه تنها نخواستم بگیر و ببند راه بیندازیم، نه تنها خفقان به وجود نیاوردم، بلکه با تمام توانایی کوشیده‌ام و می‌کوشم آزادی‌ها را به نام جنگ و یا به هر نام دیگری محدود نکنند، چون می‌دانستم آزادی وقتی محدود شد و از بین رفت، بعد از پیروزی رژیم خواهیم داشت نزدیک به رژیمی که بر ضد او انقلاب کردیم و باز پس دادن آزادیها دیگر ممکن نمی‌شود.

آو وقت چه ما بخواهیم و چه نخواهیم دین ما در معرض نابودی قرار می‌گیرد، استقلال ما هم همین طور. ما رژیمی پیدا خواهیم کرد که بیا و بپرس.

خدایا تو می‌دانی در آنچه کردم پایبندی به دین تو بود و اصرار در این که این ملت صمیمی، با عاطفه پاک و صاف، پس از دو سال افتادن در این «دست اندازها» بی که می‌شد از همه آن‌ها پرهیز کرد، در یک «دست انداز» بزرگی نیفتد که نتواند از آن بیرون برود. ای مردم، اگر خدمتی من در این جنگ کرده‌ام و ناممکن ممکن شد و نیروهای مسلح ما توانستند دشمن را سد کنند، و مانع از انجام توطئه بشوند، به گمان خودم در برابر خدمتی که برای حفظ آزادیهای شما کرده‌ام ناچیز است. ارزش این جنگ و این رهبری در این است که با کوشش برای دفاع از آزادیهای شما توأم شد. حالا به من چه می‌گویید؟ می‌گویید که یک ارتش ساخته و پرداخته و آماده در اختیار من گذاشته بودید که نتوانستم با آن درست عمل کنم؟ آیا نمی‌دانید که این ارتش را در همین جریان جنگ بازسازی کردیم؟ و با همان ایجاد خودجوشی و دفع از آزادی است که این جوانها با این صمیمیت و صداقت در برابر دشمن ایستاده‌اند و او را سه کرده‌اند؟

آیا می‌گویید چرا من گفته‌ام مردم باید آزاد باشند و تجدید آزادیها خطرناک است؟ ای کسانی که ناسزا می‌گویید اگر برای این آزادیها تلاش نمی‌کردم، آیا شما بودید که این ناسزاها را بگویید؟ اقلأ قدر آنچه را که از آن دفاع شده است بدانید ممکن است شما بگویید «در هر حال ما آزاد بودیم چون کار ما حمله به شماس» اما این را بدانید که این آزادی نیست. آزادی و تخریب با هم ناسازگارند آزادی و سازندگی است که با هم ربط پیدا می‌کنند. تخریب آزادی نیست این را قبلاً هم گفته‌ام.

به هر حال من همواره به رأی و نظر مردم احترام گذاشته‌ام. عده‌ای خواسته‌اند این طور وانمود کنند که تکیه به رأی مردم مفهوم مخالفی هم دارد و آن نفی ولایت فقیه است. اما از دید من این دو نقطه مقابل هم نیستند و بلکه یک واقعیت هستند. چطور ممکن است فقیه به زیان مردم نظر بدهد؟ غیر ممکن است پس این دو در سازندگی، یک واقعیت‌اند. آنها بی که کارشان تبلیغ تخریبی به قصد استقرار استبداد است. هر چه من بگویم یک تعبیری برای آن خواهند تراشید.

اما مردم بدانند، همین طور که عمل می‌کنید، این در تاریخ این ملت نخستین بار است که رئیس دولتی جانبدار آزادی شماس است و این آزادی را برای آن می‌خواهد که نسل امروز ایران بتواند عقب ماندگیها را با سرعت تمام جبران کند، برای آن که می‌خواهد که بندهای وابستگی به غرب سلطه گر را پاره کنیم، برای آن می‌خواهد که در ایران مستقل امکان استقرار حکومت اسلامی به وجود بیاید، چون او عمر خود را در مطالعه سلطه و نظریه‌های سلطه گذرانده است و خود در این باره بر اساس رهنمودهای قرآنی نظریه‌ای عرضه کرده است. می‌داند

که در وابستگی «محال و محال و محال» است که اسلام استقرار پیدا کند و دیر یا زود از آن «اسمی» می ماند و اگر حکومتی به اسم «اسلامی» بماند محتوایی سراپا «ضد اسلامی» خواهد داشت. چون این را می داند و عمر خود را به این سن در مطالعه اسلام و این واقعیت ها گذرانده است به شما می گوید که هیچ چیز نخواهید، آزادی نخواهید، بخواید که رادیو و تلویزیون و روزنامه ها مطالب را از طریق بحث آزاد به شما عرضه کنند، بخواید که اجتماع ها آزاد باشد و مردم بتوانند آزادانه صحبت خودشان را بکنند. بخواید که این گونه جوسازیها بر ضد نماینده ای که نظر خود را اظهار کرده است نکنند، اگر امروز با این حقه بازیها و با این توطئه سازیها و صحنه آرایها بتوانند نماینده ای را خارج کنند، فردا این کار را با دیگران خواهند کرد.

اگر آزادی داشته باشید، می توانید مانع انحطاط خودتان و دولتتان و کشورتان بشوید، آنچه بر سر شما آمده از نبود آزادی است. آزادی و استقلال یک واقعیت اند. و اگر شما همانطور که بندهای وابستگی را بر دست و پای خودتان دارید زبانتان را هم ببندید و یا برای شما ببندند، دیگر نخواهید توانست از سلطه سلطه گران حاکم بر این جهان رهایی بجوید. این حقیقتی است که نمی خواهند شما بدانید. ولی شما می دانید. آنچه در همدان شد، در ابعاد کوچکتر در جاهای دیگر هم شده است. و حالا به آنها می گویم که وقتی شما این سنت غلط را پایه گذاری کردید و همان روال سابق را از سر گرفتید، یک سنگ بزرگی از پایه نظام ضداسلامی را گذاشته اید.

به شما مردم نمی گویند این کارها از «ما» هم ساخته است. دست بالا را می گیرند و می گویند که شما با این کارها موفق می شوید جوی به وجود بیاورید و بر اثر آن جو رئیس جمهوری دست از کار می کشد و دنبال کار خود می رود. خوب گیریم که چنین شد، بعد چه می کنید؟ آن رژیم که بعد بر سر کار می آورد چگونه رژیمی خواهد بود؟ در آن «نوار کزایی» آمده بود که «ما اگر ببینیم بنی صدر به هر کاری مشغول است، یک کاری می کنیم که نتواند انجام بدهد و موفق بشود» تا مردم گمان کنند و معتقد بشوند که از آن کاری ساخته نیست. چند نمونه هم هست که نشان می دهد همین طور عمل کردند. آن داستان گوشت که تا خواست حل بشود، متصدیان آنجا را گرفتند و درس عبرت برای دیگران کردند! به هیچ و پوچ محکوم شدند و «درس عبرت» شدند. و حالا باز گوشت را ارزان و گران فروختن و همه چیز کما فی السابق است. گمان می کنم دیر یا زود بر سر بانکها هم همین بلا را بیاورند در حالی که کاری که بانکها و همین مدیریت در به کار انداختن کارگاههای صنعتی و مبارزه با فشار بی کاری و به خصوص در همکاری با وزارت بازرگانی در شکستن محاصره اقتصادی کرده، یکی از صفات درخشان تاریخ این دوره انقلاب است البته آنها که می خواهند جمهوری اسلامی را از پای در آورند، با استفاده از مجراهایی که پدید آورده اند و همچنین ناآگاهی هاو برخوردها، خودیها را نیز بفریبند و این طور کسان را کنار بزنند و از راه فلج اقتصادی آخرین ضربه را بر موجودیت کشور وارد کنند. اگر انصاف یاری دهد توجه می کنید که اگر امکان حکومتی هست، مقداری به خاطر همین تلاش شبانه روزی این طور آدمهاست و گر نه همانها که با بیقراری منتظر حکومت انحصاری بر اقتصاد کشورند، بسیار زودتر از اینها کشور را قربانی کرده بودند. ولی چون آزادی به معنی واقعی کلمه نیست، نمی توان این موضوعات را براحتی مورد بحث قرار داد.

چطور جامعه نداند عرض و طول این قضیه گرفتن و محاکمه متصدیان گوشت چگونه بوده است؟ در رژیم سابق این گونه امور را کم و بیش می شد طرح کرد این مقدار را مقایسه کنید و ببینید از آزادیها و آن اشعار آزادی چه چیز را به دست آورده اید، چه آزادیهایی را از دست داده اید؟ تا به میزان خطر پی ببرید.

به هر حال در این مناسب با شما مثل مسئولیت های بزرگ حرف

می زنم. زود به هیجان نیایید، تخدیر این جوسازیها نشوید، ببندیشید، نتیجه زود نگیرید برآورد کنید و بعد بدان دست بزنید. اگر صاف و صریح بخوایم حرف بزنم، از بین رفتن آزادی فقط به سود دو ابر قدرت است، ابر قدرت آمریکا و ابر قدرت روسیه، آزادی که نبود. وابستگیها بر جا می ماند. بنابراین این دو ابر قدرت بر پایه این وابستگیها می توانند به تناسب قدرت، رژیمهای وابسته به خود را مستقر بکنند. اما آزادی که بود، این وابستگیها طرح می شوند، و به جای واقعیت، مجاز جلو نمی آید، به جای واقعیت، جویهای مصنوعی ساخته نمی شود و در نتیجه مسایل اساسی بر مردم شناخته می شود و مردم با تمام قوت بدان مسایل می پردازند و بندهای وابستگی را یکی پس از دیگری پاره می کنند و جامعه ای مستقل، آزاد و اسلامی می سازند.

به هر رو حرف اینست، حاشیه نمی روم! اگر این حرف بدی است، بسیار خوب استدلال خودتان را بیاورید و یا لااقل بحث آزاد در این زمینه لازم است. مردم هم قضاوت بکنند، من همواره به قضاوت مردم گردن می گذارم و برای من هیچ چیز خواستنی تر از این نیست که مردم به من بگویند شما را از این مسئولیت سنگین و خردکننده معاف کردیم، این همه سروصدا راه نیاندازید. می شود از مردم خواست که نظر خودشان را بدهند. من به آن نظر همواره گردن می نهم. جمهوری ما یک جمهوری اسلامی است. جمهوری است که در آن اخلاق باید جای روشهای تخریبی را بگیرد. فقط کمی اخلاق.

**جمعه ۲۱ آذر ماه ۱۳۵۹**

دیروز به علت بدی هوا نتوانستم به تهران بازگردم. امروز هم گفتند هوا خوب نیست، ناچار مسافرت را به تعویق انداختم. تا ساعت ۳ بعد از

ظهر مطالعه کردم و در ضمن به امور جاری پرداختم. ساعت ۳ بعد از ظهر به جبهه رفتم. نسبت به بازدید قبلی، مقداری مواضع را توسعه داده و جلو رفته بودند و ما خیلی جلو رفته بودیم. در این جا از سنگرهای خوبی که ساخته بودند، دیدن کردیم و برای رفع کمبودها دستور دادم که زود عمل کنند.

از بازدید جبهه که آمدم، شورای نظامی تشکیل دادیم. در این جلسه طرحهایی را که برای عملیات نظامی آماده کرده بودند، مورد بحث قرار دادیم. باز هم بیم و امید نه تنها در زمینه عملیات نظامی، بلکه در زمینه بازتاب این عملیات که «به چه صورت خواهد بود؟ اگر با موفقیت باشد چه بازتاب پیدا می‌کند؟ اگر نباشد، چگونه بازتاب پیدا می‌کند؟» کوشیدم برایشان روشن کنم که اگر انسان خود را برای هدف، وقف بکند در آن صورت دیگر نگران نوع قضاوت‌ها نیست، البته آنها از قضاوت‌ها نگران نبودند، بلکه از اصل پاپوش و توطئه و این حرفها می‌ترسیدند که نکند در حالی که در جبهه‌ها می‌جنگند برایشان در دسر درست کنند، گفتم با قاطعیتی که شما برای نجات کشورتان دارید و آماده مرگ هستید، دیگر خیلی بی معنی است که خود را سرگرم این دلوپسی‌ها بکنید.

به هر حال امروز روحیه شان بهتر بود. امیدشان بیشتر شده بود و چند طرح را که آماده کرده بودند، عنوان نمودند که فعلاً نمی‌توانم این طرحها را برای خوانندگان بازگو کنم.

## شنبه ۲۲ آذرماه ۱۳۵۹

صبح گفتند که برای ساعت ۹ تا ۹/۳۰ دقیقه هوا خوب می‌شود و می‌توان به تهران رفت. ما هم به تهران آمدم. تا ساعت ۵ یک ریز مراجعات بود، کارهایی که باید انجام می‌گرفت، مراجعه می‌کردند و انجام گرفت. بعد جلسه شورای عالی دفاع بود. در آنجا هم کارهایی که بود انجام شد و بعد به منزل آمدم. صحبت از اصفهان و کارهایی که در آنجا می‌کنند و مقدمه چینی‌ها و توطئه‌ها و هیجان مردم اصفهان شد، گفته بودم که خود به آنجا خواهیم رفت که البته هر وقت این رفتن ممکن شد، مردم اصفهان از آن مطلع خواهند شد.

## یکشنبه ۲۳ آذرماه ۱۳۵۹

صبح دو نفر طبیب آمدند و معاینه‌ام کردند و آقایان نظرشان این شد که باید اقلأً ده روز استراحت کامل بکنم. اما روشن است در این اوضاع و با وجود جنگ این کار ممکن نیست و ناچار نپذیرفتم، بعد اشخاصی که به ملاقات آمده بودند و ملاقات کردیم و رفتند. بعد از ظهر جلسه‌ای با استانداران شد. دو سه موضوعی که قرار بود موضوع بحث واقع شود، واقع شد و مشکل حل شد. یکی از این موضوعات که قبلاً هم درباره‌اش صحبت کرده بودیم. موضوع همان پرسشنامه بود و سئوالهایی که می‌گفتند دایره سنجش افکار ریاست جمهوری از مردم می‌کرده است. مسئول این دایره حاضر شد و توضیح داد و معلوم شد که اصلاً و ابداً موضوع چیز دیگر بوده و ۱۸۰ درجه تغییر محتوی و صورت به آن داده شده و به آن صورت درآورده و طرح کرده‌اند. سؤال این بوده است که آخرین شایعه‌ای که شنیده‌اید چیست؟

جوابهایی داده‌اند و این دایره به حساب این که می‌خواهد به استاندارها کمک کند تا آنها محیط کار خودشان را بهتر ببینند و بدانند که چگونه است، به صورت پاکت سری برای آنها نتیجه آن سنجش افکار را فرستاده است. البته در این باره باید خیلی حرف زده می‌شد که چطور «جواب» به «سؤال» به «پرسشنامه» تبدیل شده و در نزد همه کس طرح شد و به صورت یک مسئله مهم درآمد. ولی چون در جلسه استانداران گفتند که رفع سوء تفاهم از آنها شده است و خودشان می‌روند و این مسئله را تعقیب می‌کنند تا از دیگرانی هم که این سوء تفاهم به وجود آمده است رفع کنند. من در این جا از تفسیر این مسئله خودداری کرده و این موضوع را حمل بر صحت می‌کنم می‌گویم ناشی از نادانی، ندانستن و اشتباه بوده است و بس.

فقط می‌خواهم این مسئله را با این آقایان در میان بگذارم که مشخصه یک جامعه اسلامی دست کم، باید این باشد که انسان وقتی چیزی برایش مبهم بود، سؤال کند تا رفع ابهام بشود؛ بعد بر اساس موضوع روشن عمل بکند. قلب حقیقت، هیچ با اسلام سازگار نیست و قطعاً عملی ضد اسلامی است و در آن مجلس هم گفتم که اثراتی فوق العاده زیانبار و خطرناک به جا می‌گذارد. در یک محیطی که آماده تحریک است، اینگونه مسایل را در هیئت دولت، مجلس و در جامعه عنوان کردن ممکن است این نتیجه را بدهد که بر پایه یک ظن ساخته و مصنوعی، یک جریان غیر قابل کنترلی در جامعه به وجود بیاید و جامعه را در کام خود فرو برد. امیدوارم این هشدار برای مسئولان و برای مردم کفایت کند و مفید باشد.

موقعیت کشور ما موقعیت حساسی است، چطور می‌خواهید کسی مسئولیت سنگین جنگ را بر دوش داشته باشد و جو کار و فعالیت اش



هم این طور باشد؟ هر روز به جای این که اگر مسایلی هست و واقعاً هم هست کمک در رفع آنها بکنند تا او بتواند با آسودگی خاطر بیشتری تمام هم خود را مصروف پیروزی بکند، هر روز یک مسئله تراشی هایی هم انجام بگیرد و ا شخصاصی این جا و آنجا مسئله را عنوان کنند و به جان او بیافتند، او باید به جای پرداختن به دهها مسئله ای که خود جنگ ایجاد کرده است، بیاید به مسایلی بپردازد که اصل و فرعی ندارد. در چنین موقعیتی قاعده اش این است که همه به او کمک کنند تا در آن مسایل اصلی مربوط به جنگ پیروز شود. والا اگر قرار باشد او در برابر دشمن باشد و تمام پشت و اطراف او هم این گونه محیط را بر ضدش بسازند، این جنگ در واقع یک جنگی می شود کشنده و از پای در آورنده.

مایلم مردم بدانند که محیط کار ما بسیار مسموم است و در مسموم ترین محیطها به سخت ترین کارها مشغولم، اما به هیچ روی در من سستی راه نخواهد یافت و به فضل خدا به کار جنگ با تمام وجود خواهم پرداخت. با وجود همه این مشکلها و مشکلاتی از این نوع که هر روز و هر ساعت به وجود می آورند و هدفی جز این ندارند که توجه ما را از جنگ برگیرند و به پشت جبهه مشغول کنند، و خدای نکرده آن فاجعه ای را که می خواهند به وجود آورند، تصمیم دارم چنان که تا این زمان هم به منظور عمل کرده ام، تنها به جنگ مشغول باشم و بر وعده خودم که در انتخابات ریاست جمهوری داده بودم، وفادار بمانم و انشاءالله یک وجب از خاک ایران از دست نرود و حال این که در این قضیه تنها مسئله، خاک ایران نیست؛ اساس جمهوری اسلامی و اساس انقلاب اسلامی هم هست. به هر حال بعد به منزل آمدم و تا دیروقت شب، باز همین ملاقاتها و صحبت درباره کارهای جاری کشور ادامه یافت.

## دوشنبه ۲۴ آذرماه ۱۳۵۹

صبح در ستاد ارتش مصاحبه ای با مخبران خارجی که از مناطق جنگی دیدن کرده بودند، داشتم. بعد به دیدار امام رفتم و درباره وضعیت نیروها در جبهه های جنگ صحبت شد، مطالبی درباره بهبود وضع نیروهای نظامی به اطلاع ایشان رسانیدم. امیدواریم که عملیات نظامی به صورتی انجام بگیرد که خیال مردم از جهت عقب راندن نیروهای دشمن آسوده شود. بعد به منزل آمدم تا آماده رفتن به خوزستان بشوم، گفتند در مجلس بحث شده است که دو سه مطلبی را که من در کارنامه روز، موضوع بحث قرار داده ام، اینها اسرار بوده و این اسرار را افشا کردن بر خلاف قانون اساسی است و موجب رو به روی ارتش با مجلس می شود و از این قبیل مطالب. معلوم شد روز سه شنبه عده ای از نمایندگان اعلام جرم کرده اند (چون مطلب این کارنامه را من بعد از آن روز پر کرده ام) ناچار این چند جمله را می گویم: اولاً در قانون اساسی مطالبی که نباید در خارج نشر بشود، طبق اصل ۶۹ مطالب جلسه سری است. جلسه سری غیر از جلسه خصوصی غیر علنی است. مطالب جلسه خصوصی در همه جای دنیا کم و بیش منتشر می شود، البته نه با تفصیل. در ایران هم سابق مجلس بود. مذاکرات مجلس خصوصی همان روز در روزنامه ها تا حدودی منتشر می شد. ثانیاً حرف یک نماینده، حرف مجلس نیست تا احتمال رویارویی ارتش با مجلس برود و ثالثاً کسانی که در آن حمله ها هدف اتهامات دروغ قرار گرفته بودند، ارتش نیستند تا این صحبتها درباره آنها توهین و یا تخفیف کل ارتش تلقی بشود. رابعاً این حرفها «سر نظامی» و یا «سر غیر نظامی» نبوده است که بازگو کردنش موجب استفادۀ دشمن بشود. خامساً دروغ حقیقت نمی شود تا درباره ضرورت پوشاندن و نیوشاندن بحث و گفتگو لازم باشد. سادساً نماینده ای که این مطالب را در نامه ای برای من نوشته بود، از من خواسته بود یک توضیحاتی در این باره بدهم تا رفع سوء تفاهم بشود که اگر این چیزها صحیح نیست، جوی به مناسبت این حرفها به وجود نیاید.

پس از توضیحات که گمان می کنم برای هر کسی روشن است که مقصود از این کارها جز این که یک هیچ و پوچی را اسباب جوسازی قرار بدهند نیست، می خواهم از مردم انصاف بخوام که تکلیف من چیست؟ اگر توضیح ندهم، این جوسازی های در مجلس و در جاهای دیگر، روحیه فرماندهان را به حداقل کاهش می دهد و واضح است که برای جنگ، یک خطر قطعی و حتمی است. اگر به درخواست آن نماینده و به مناسبت، توضیح بدهم که با این مقدمه چینی ها. حتماً به اعلام جرم تبدیل می شود، آیا واقعاً می شود به این که در این جو مابتوانیم بر مشکلات غلبه بکنیم و دشمن را برانیم امید بست؟ ما در چه جوی باید با دشمن بجنگیم؟ چرا این نماینده ای که این مطلب را طرح کرده است به خود زحمت نداده که بیاید توضیح بخواهد تا از او رفع اشکال بشود و اینها مسائل را این طور طرح نکنند و وقتی هم که طرح کردند، اینهایی که می گویند چه سر نظامی است؟! اگر کسی رفت و به نادرست، مطالبی را عنوان کرد، این دروغها سری هستند؟! و آن وقت سر مجلس هستند؟! این که در مجلس و یا غیر مجلس کار عده ای نشر اکاذیب باشد، آن هم از این نوع اکاذیب، آیا این اعمال روحیه جنگی باقی می گذارد؟ شما اگر راست می گفتید باید آن نماینده را مورد سؤال قرار می دادید که چرا این حرفها را بر خلاف حقیقت زده است؟ اینها هیچ کدام «سر جنگی» نبوده است چرا شما این قدر از واقعیت و قانون دور می شوید، برای این که حرف نادرستی را به این صورتهای دربیاورید و منعکس بکنید؟ حرف من این است و این را بدانید که این کارها جز تضعیف جبهه ما، هیچ نتیجه ای به بار نمی آورد.

اگر مقصود شما شخص من هستم، صبر کنید جنگ تمام بشود، از اینها و بیشتر از اینها را طرح بکنید و من به شما اطمینان می دهم که وارد جر و بحث با شما هم نشوم، شما هم هر چه می خواهید بگویید. و اگر مقصود شما شخص من نیست و می خواهید اثبات بکنید که این

ضعفها در کار ما هست، خوب با بیان این ضعفها آن هم به این صورت بسیار نادرست، جز تشدید آنها چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟ باید ضعف‌هایی را که داریم به قوت تبدیل کنیم. اگر می‌خواستیم خودستایی بکنیم و مردم را به خواندن و شنیدن خودستایی‌های خود مشغول بکنیم، هر روز می‌آدم قسمتی از ضعفها را، خودم بیشتر از شما شرح می‌کردم و می‌گفتم: خوب مردم، من با این وسیله‌ای که این ضعفها را دارد، چگونه می‌خواهید بجنگم؟ اما کار انسان معتقد و مکتبی واقعی این نیست، کار او این است که این ضعفها را به قوت تبدیل کند و دشمن را بشکند. اگر قبول است که ما در جنگ هستیم و در جنگ آزاد نیستیم که تمام حقیقت را به طور آشکار و علنی طرح بکنیم، پس این حرفها را هم طرح نکنید، بگذارید جنگ که تمام شد، در یک محیط باز، وقتی امکان طرح این حرفها فراهم شد، این امور را طرح می‌کنیم و موضوع بحث و گفتگو قرار می‌دهیم و مردم هم داوری می‌کنند.

امروز پس از این که مدتی به این مسئله مشغول بودیم، خبر آوردند که... (حالا نمی‌دانم همین را هم بگویم، جزء اسرار است؟ لو رفتن سر است؟ یا این که باید بگویم) متصدیان مجلس نمی‌باید امور را از مجری صحیح خودشان خارج کنند و اشخاصی را بیاورند و در آنجا و حرفه‌ایی را بزنند که در دمامد عملیات نظامی بدترین ضربه از پشت است، کسی را بیاورند و او یک حرفه‌ایی بزند که کسی هم نیست در آنجا حقیقت حرفها را آشکار کند؛ که باز این کار شده است. حال این که اینها باید موافق قوانین خاص خودشان عمل بکنند، یعنی اگر گزارشی دارند، به فرمانده خودشان بدهند، فرمانده او هم به فرمانده بالاتر از خودش بدهد، والا نفرت را برداشتن و بردن و گفتن که آقا بیا حرفه‌ایت را بزن، نیروهای مسلح ما پانصد، ششصد هزار نفر دارند. شما فکر کنید اگر هر کس بخواهد بیاید و حرفه‌ایش را بزند، از جبهه‌های ما چه باقی می‌ماند؟ و به این مناسبت هشدار می‌دهم، هشدار جدی می‌دهم و می‌گویم که مردم، با این که تواناییهای جنگی دشمن زیاد است، ما در جنگ شکست نخوردیم و روز بروز هم بر تواناییهای خود افزودیم، اما پناه بر خدا از آنچه در پشت جبهه‌های جنگ می‌گذرد و کارهایی که هر روز انجام می‌گیرند و ما را در یک وضعیت سختی از جهت روحیه نیروهای مسلح قرار می‌دهند.

نه تنها شما مردم مراقب باشید، بلکه شما نیروهای مسلح هم که می‌جنگید، این را بدانید که زندگی با فرض وجود شیطان است، یعنی شیطان هست و به این کارها می‌پردازد. ما باید فرض کنیم این مشکلات هستند و این کارها و این جنگ روانی وجود دارد و تشدید هم می‌شود. اما با وجود اینها با قوت بیشتری بجنگیم ما باید پاسخ همه این حرف و نقلها و توطئه‌ها را در تلاش بیشتر برای پیروزی بدهیم. یک پیروزی قاطع و سریع. والا راه دیگری نیست، نیروهای ما باید متوجه اهمیت موقع باشند و با تمام توانایی برای پیروزی بکوشند. هیچ چیز به اندازه پیروزی، ما را از شر این وسوسه‌ها و جنگ‌های روانی راحت نمی‌کند. اگر مردم یا نیروهای مسلح ما به این جوسازیها و به این بازیها و به این کارهایی که هیچ، از یک مسلمان برانزده نیست و قطعاً از کارهای شیطانی است، تسلیم بشوند، در این لحظاتی که امید به پیروزی به دست آمده است، پیروزی به شکست بدل خواهد شد.

با وجود همه این فعالیت‌ها که واقعاً هیچ کس یا کمتر کسی در تاریخ ما با آنها رو به رو بوده است که در حین جنگ شب و روز برای او مسئله بتراشد و از هر سو او را در تنیده تار عنکبوت مشکلات واقعی و این گونه مشکلات که باید آنها را در مجموع جنگ روانی در جبهه دوم گفت، قرار داده باشند و با این حال جنگیده باشد، تا آنجا که در توان دارم و با اتکا به حمایت خداوندی با تمام وجود می‌ایستم و می‌جنگم و داوری را به خود مردم می‌گذارم که وجدان پاکشان بهترین قاضی و بهترین یار و کمک کار ما در این تلاش بزرگ است.

امروز به خوزستان بازگشتم و برای بررسی وضع جبهه‌های آبادان، خرمشهر به آن ناحیه رفتم. علاوه بر مشکل هماهنگی میان نیروها، مشکل تدارک نیز از مشکلات کار ماست و این مشکلات در این جبهه نیز وجود داشت که به محض رسیدن به حل آن پرداختیم. در حقیقت می‌شود گفت از مشکلات مهم هر جنگی یکی هم توزیع امکانات است که در جبهه‌های ما هم از ابتدا این مشکل وجود داشته است. تلاش و کوشش ما این بود که تا حدودی این مشکل را حل بکنیم، مقداری موفق شده‌ایم و امیدواریم که بیش از اینها نیز موفق بشویم. نیروهای مسلح ما توجه بکنند به این که پیروز شدن وقتی معنی و مفهوم پیدا می‌کند که ما بتوانیم این گونه مشکلات را از پیش پا برداریم. به هر حال تا ساعت نه و ده شب به حل ماسیل پرداختیم و بعد محل نظامی را ترک کردیم. باران هم می‌بارید که به محل اقامت آمدیم. در هر فرصتی که دست داد، من به مطالعه یک کتاب پرداختم که درباره اولاف پالمه و سوسیالیسم سوئد بود. دلیل مطالعه یکی این بود که پالمه از سوی سازمان ملل به ایران آمده بود و شناختن طرز فکر و حوزه عمل و محیط وجود زندگی او از نظر ما کار را آسان می‌ساخت. در مطالعه این کتاب به نکات جالبی هم برخوردیم مثلاً او در گذشته و در جوانی مدتی از زندگی خود را در آسیا گذرانده و در مبارزات ضد استعماری کشورهای آسیایی و همه دنیای سوم (به اصطلاح کتاب) فعالانه شرکت داشته است. در ویتنام بر ضد آمریکا موضع صریح و قاطع گرفته، در انقلاب رهایی بخش الجزایر جانب انقلاب را گرفته و دیدی که در این کتاب بیان شده است رابطه میان استقلال و سوسیالیسم است که از هر حیث جالب بود و نشان می‌داد که واقعیت‌ها در همه جا به راه‌های مشابه انجامیده است. اگر ملتی بخواهد رهایی از استکبار را تجربه کند، حالا هر اسمی به این جریان بگذارد مهم نیست. ولی ناگزیر به اینجا می‌رسد که رابطه میان سلطه‌گر و زیر سلطه، وابستگیها و رهایی مستضعفان از سلطه مستکبران، رابطه تنگاتنگی است. استقلال به معنای از بین رفتن پیوندهایی است که قشرهای مستکبر را پدید می‌آورد و به جامعه تحمیل می‌کند. اگر این پیوندها را پاره کنیم، وابستگیها را پاره کنیم، به آزادی به معنای واقعی کلمه نیز دست یافته‌ایم که به بیان دیگری می‌توان چنین گفت: آن معنا که در قانون اساسی ما هست که استقلال و آزادی یک واقعیتند و از هم تفکیک ناپذیرند، معنایی جز این ندارد که تا مردمی آزاد نباشند، نمی‌توانند آن بندهای وابستگی را پاره کنند و تا بندهای وابستگی را پاره نکنند، آزاد نمی‌شوند. باز به همان مسئله می‌رسیم که پیش از این نیز به توضیح پرداختم. آزادی در کشوری که می‌خواهد از رابطه مستکبر و مستضعف

رهاگردد معنایی جز آزادی در کشورهای اروپایی دارد و خوب آن چند بار بیشتر است. هر آن قدر که ما به اندیشه میدان بدهیم، امکان فکر کردن و ابتکار را فزون تر بکنیم به همان نسبت مستقل تر می شویم و فرهنگ ما مستقل تر می شود، به همان نسبت آزادتر می شویم و به همان نسبت امکان «استقرار واقعی اسلام» و «اسلام واقعی» و نه «هر کاری به نام اسلام» بیشتر فراهم می گردد. این واقعیت را از تجربه تاریخ داریم. تاریخ کشور خودمان از جنبش تنباکو تا امروز گزارشگر روشنی بر این واقعیت است که جریان های مخالف با آزادی سرانجام زمینه ساز بازگشت به شرایط وابستگی بوده اند و نتایج انقلاب مردم را برباد داده اند و سلطه خارجی را بر کشور ما تحکیم بخشیده اند.

نتایج قیام ما بر ضد انحصار تنباکو چگونه از بین رفت؟ انقلاب مشروطه ما به چه روز افتاد؟ و با کودتای ۲۸ مرداد بر سر نهضت مردم ما برای ملی کردن نفت چه آمد؟ و چه خطرهایی در کمین انقلاب اسلامی ماست؟ نگرشی بر این واقعیت تاریخی باید چشم و گوشهای ما را باز بکند و بدانیم هیچ چیز برای ملتی که انقلاب می کند و در شرایط وابستگی است عزیزتر و گرمی تر از آزادی نیست و اسلام واقعی آن اسلام که انقلاب ما را با شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، ممکن کرده در آن «اسلام» است که می توان بدین آزادی رسید، انسان منزلت پیدا کند و قانون استقرار پیدا کند و آدمیان بتوانند درباره جستن راه حل مشکلات ناشی از وابستگیها بیاندیشند و راه پیدا کنند.

این واقعیات در کشورهای دیگر نیز هست و اگر انقلاب ما برای این واقعیت یعنی رهایی از وابستگی، یعنی نشان دادن رابطه آزادی و استقلال در تحقق آزادی و استقلال راهی پیدا کند، گمان می کنم به حل مشکل انسانیت معاصر دست یافته است. تلاش و کوشش ما برای دستیابی به این راه حل است. زمان ما را به وادی ناکامیها خواهد کشاند. این واقعیتی که در آن کتاب بود، برای کشور سوئد کمتر محسوس است تا کشورهای مثل ما، چون که سلطه ابرقدرتها بر کشورهای مثل ما حدو مرز نمی شناخته است. اما آدمی مثل پالمه که در قاره های زیر سلطه غرب مدتی از عمر را گذرانده است با تجربه عملی و واقعی باید معلوم کرده باشد که ارزش استقلال چه میزان است و عجیب این که وقتی او برای گفتگو درباره جنگ ایران و عراق پیش ما آمد، ما قضیه را از همین ضرورت استقلال شروع کردیم. در آن موقع به او گفتیم از نظر ما حمله عراق تلاشی برای محو استقلال ایران از سوی ابرقدرتهایی است که در خاورمیانه به دسته بندیهای جدید دست زده اند و یک نگرش به وضعیت منطقه نشان می دهد که آمریکا در کار ایجاد حلقه ای به دور ایران می باشد و ما ناچار در این نبرد از استقلال خودمان دفاع می کنیم.

## سه شنبه ۲۵ آذرماه ۱۳۵۹

امروز از صبح تا ظهر در محل ستاد اروند حاضر شدم و اعضای ستاد وضعیت نظامی را تشریح کردند و طرحهای نظامی خودشان را توضیح دادند. این توضیحات را یادداشت کردم، امکانات نظامی که در اختیارشان قرار گرفته بود، کارهای دشمن و کارهای خودشان را هم گفتند که همه را یادداشت کردم، و همین طور تواناییها و ضعفهای دشمن و تواناییها و ضعفهای خودشان را برای من شرح دادند. بعد از این توجیه نظامی، بعد از ظهر به مسئله دیگری مشغول شدیم که آن مسئله فرماندهی و وحدت آن بود، که گفتگوها تا دیروقت شب به طول انجامید و امیدوارم که از این نظر وضع را بسیار بهتر کرده باشد.

از روز نخست جنگ این مسئله یکی از مسایل مهم جبهه های جنگ بوده است. علت این که حل این مسئله با همه ضرورتی که دارد، این همه طول کشیده است و هنوز نیز حل قطعی نشده است، جز این نیست که عوامل غیرمادی و مؤثر در جنگ خصوصاً آن عامل سیاسی مانع از تحقق آن بوده است. چطور یک نیروی نظامی می تواند در شرایطی که اعلام راهپیمایی می شود و با این اعلام جوی بوجود می آید که پنداری روز پنجشنبه «روز مصادف» تعیین کننده در سرنوشت سیاسی کشور است، فرمانده درجبهه جنگ جرأت عمل نظامی به خود بدهد؟ عمل نظامی ممکن است موفقیت داشته باشد ممکن است با شکست توأم بشود. اگر عملیات نظامی یک فرمانده موفق نمی شد چه وضعی پیدا می کرد اگر روز پنجشنبه راهپیمایی هم انجام می گرفت؟ خود این معنا که عده ای شب و روز به تخریب روحیه فرماندهان مشغولند و گمان می کنم این معنا امروز دیگر بر کسی پوشیده نیست و همه مردم دیگر همه اینها را می شناسند، یکی از عوامل مهم بازدارنده ما در جبهه های جنگ بوده است.

آنچه من کرده ام و می کنم برای خنثی کردن این عامل که از نتایج آن یکی هم ضعف فرماندهی و نبود وحدت آنست. هر جا انسجام و وحدت فرماندهی قویتر است، در آن جبهه توانایی های ما بیشتر و پیشرفت های ما بیشتر است. ضربه هایی که به دشمن زده و می زنیم، کاری تر بوده است و هر جا این وحدت فرماندهی بر اثر حاکمیت این روحیه کمتر بوده ضعیف تر بوده ایم و دشمن چیره بوده است. با همه این مشکلات و با آنکه با کمال تأسف عده ای جبهه جنگ اصلی را جبهه جنگ با رئیس جمهوری قرار داده اند، تلاش عمده و همه جانبه شبانه روزی ام متوجه ایجاد روحیه و ایجاد وحدت فرماندهی شده است و خوشبختانه نتایج به دست آمده ما را از نگرانی به در آورده است. امروز با وجود جو سیاسی ناسالم و با وجود لحن تهدیدآمیزی که از سوی این و آن به کار می رود، روحیه فرماندهان خوب است، روحیه نیروهای مسلح ما خوب است.

به آنها که شاید به علت عدم دسترسی به اطلاعات صحیح و عدم امکان توضیح، در ابهام هستند و از ظن خود نسبت به رئیس جمهوری

بدین شده‌اند می‌گویم فرض کنید رئیس جمهوری هم مثل شما به ضعف‌ها، به نارسایی‌ها، به بدیها و به هر چیز دیگری که شما در ذهن تصور می‌کنید آگاه باشد، و فرض کنید که بیشتر از اینها آگاه باشد.

اما خواهان و برادران من آیا نیروهای خوب دیگری با تجهیزات کامل وجود دارد. که من آنها را گذاشته باشم و این نیروها را به کار برده باشم؟ اگر شما هم به این نتیجه می‌رسید که «وجود ندارند»، آیا وظیفه من این نیست که این نیروها را با مراقبت شبانه روزی آماده کنم، ضعف‌هایشان را به قوت تبدیل کنم و به کار بگیرم؟ آیا اگر شما به جای این که فکر کنید من می‌خواهم پرده و حجابی بر این ضعف‌ها باشم، از راه همدلی و همدردی فکر کنید بلکه به دلیل این نیرویی که باید آن را به کار بگیرم شما باید به من کمک کنید، آیا وضع به کلی عوض نمی‌شود؟ آنچه تجربه به ما آموخت، این است که آدمی که تغییرپذیر است و روش اسلامی که پیامبر ما به کار برد روش درستی بود. انسان را نمی‌توان سنگ و جماد تلقی کرد حال این که امروز از نظر علمی این مسلم شده است که سنگ نیز تغییر بر است. فکر کنید از نظر نظامی می‌گویند در حال جنگ و در حین عملیات جنگی تجدید سازمان و تکمیل سازمان نظامی امری محال و بی سابقه بوده است اما این امر محال و بی سابقه انجام گرفت. ما امروز در جبهه‌های جنگ ۸ تا ۱۰ برابر روز اول از نظر تجهیزات و امکانات نظامی قویتر شده‌ایم، فکر کنید که این انسانها در این مدت و در زیر ضربات دشمن چگونه توانسته‌اند این مهم را به انجام برسانند؟

آنها که این کار را توانسته‌اند در این وضعیت انجام دهند، آیا پیش از این زمان و در وضعیت مناسبتری بهتر نمی‌توانستند این کار را انجام بدهند؟ آنچه شد این بود که در این دور، فرماندهی نیروهای مسلح بیشتر از سابق واقعیت پیدا کرد و نظم و انضباط ممکن شد، در نتیجه ایجاد نیروی عظیم میسر گشت. برای این که اثر این قوت گرفتن را در ذهن آنها بی که گمان می‌کنند وظیفه‌ای جز «مخالف خوانی» ندارند، بدانیم خوبست در گفته‌ها و نوشته‌های آنها مرور کنیم.

اوایل می‌خواستند که ما دشمن را سد کنیم و مانع پیشروی آنها بشویم. به مناسبت جنگ من نمی‌توانم بگویم چه اظهارات و چه تلگرافاتی می‌کردند. در مرحله بعدی می‌گفتند «شما نگذارید آبادان به دست دشمن بیفتد ما دیگر کاری به طول جنگ نداریم، هر طور می‌خواهید با دشمن بجنگید». و امروز می‌گویند چرا مسامحه می‌شود و چرا ارتش هجوم و حمله و پیشروی خود را شروع نمی‌کند؟ این قدر گفته و می‌گویند که همه این سؤال را می‌کنند. امروز این سؤال یک سؤال عمومی شده است از لحاظ من این سؤال نشانه خوبی است در عین حال که معرف ناشکیبایی است و ظاهراً بیم وطن ما هم در آن هست، در عین حال نشانه آن است که به تدریج همه پذیرفته‌اند که نیروهای مسلح ما غیر از نیروهای مسلح روزهای اول است و گرچه تقدیر و تشویق را هنوز آن عده که گفتیم، وظیفه خود نمی‌دانند، اما قبول دارند که زحمتهای طاقت فرسایی که گاه جان آدمی را به لب می‌رساند به نتیجه رسیده و امروز نیروهای مسلح ما می‌توانند هجوم موفقیت‌آمیزی را به انجام برسانند. از این به بعد وظیفه این نیروهای مسلح است که به این خواست عمومی پاسخ بدهند و بی توجه به جوسازی‌هایی که می‌شود با اتکاء به خداوند بزرگ در سر پیروزی بپرورند و برای به دست آوردن این پیروزی به تلاش عظیم برخیزند. آنها باید بدانند همانطور که آن ناممکن‌ها ممکن شد و ما توانستیم نیروهای خودمان را به این حد از توانایی برسانیم، باید پیروزی هم ممکن بشود، باید هجوم‌های ما در هر شرایط جوی انجام بگیرند و باید دشمن شکسته بگردد.

این عهدی است که ارتش ما با انقلاب ما دارد، این آزمایش قبول شدن است و این ارتش با این پیروزی، به انقلاب امتحان قبولی می‌دهد. به ملت هم امتحان قبولی می‌دهد و از این پس مردم ما می‌توانند با آسودگی خیال از این که ارتش پاسدار مرزهای آنهاست و سودای دخالت در امور زندگی روزمره آنها را ندارد، پی‌های زندگی اجتماعی خودشان را محکم بگردانند و با اطمینان خاطر بیشتری نسبت به عدم تأثیر توطئه‌های داخلی و خارجی و ابرقدرت‌ها این زندگی اجتماعی را بازسازی کنند.

شب پس از بحث مفصل با نظامیان وقتی آنها رفتند، از تهران تلفن کردند که شما خوبست به تهران بیایید، چون یکی از مواد قطعنامه که قرار است در راهپیمایی خوانده بشود مربوط به فرماندهی کل قوا است و قرار است فردا به نزد امام بروند و از ایشان اجازه بگیرند که این ماده در قطعنامه باشد. من پاسخ دادم که به تهران نمی‌آیم و به لحاظ این که این مسئولیت سنگین سلامت مرا مختل کرده است. مرا به این جا کشانده است و هر آن که از این مسئولیت آزاد بشوم خواهم گفت: «آسوده شدم»، والا اگر قرار باشد بابت هر توطئه محل کار را رها کنم، خود نیز باور خواهم کرد که از روی اعتقاد در این کار نیستم. فرماندهان نظامی نیز این مسئله را شنیده بودند و از این مسئله به شدت اظهار نگرانی می‌کردند. از باب تأثیرات این کار در وضع جبهه‌ها و خطرات عظیم آن در از بین بردن همه زحمتهای تلاش‌ها و خدای نکرده چیره شدن دشمن به آنها گفتم شما کارتان کار نظامی‌گری و فن جنگ است. کار من هم شناسایی امور اجتماعی است. داستان اصفهان و فیلم برداشتن و نمایش دادن و بدنبال آن اعلام راهپیمایی، داستان خنگی است! خصوصاً که آیت الله خادمی در اعلامیه‌ای گفتند که این یک بازی تصنعی است و اگر هم کسانی تا حالا شک داشتند که جریان سازی است، آن شک شان از بین رفته است. آشکار است که کسانی که می‌خواهند پس از این که آن تظاهرات به نتیجه نرسید، اینک از محبوبیت بی‌مانند امام استفاده کنند و از نام او برای تثبیت قدرت خود بهره جویند و من تردید ندارم که امام اجازه این راهپیمایی را نخواهد داد.

به آنها گفتم که شما به میزان آگاهی امام واقف نیستید. به میزان فکر و توانایی او وارد نیستید و می‌دانم که او به این کار رضا نخواهد داد و بر فرض این که این تظاهرات انجام بگیرد، در پی آن چیزی نیست. گیریم این بیم شما راست باشد و آنان چنین قطعنامه‌ای را در این تظاهرات بخوانند و مردم هم تصدیق بکنند این مردمی که خود رأی داده‌اند و خود می‌بینند که ما با چه خون دلی از وطن دفاع می‌کنیم، اگر قطعنامه‌ای را تصدیق کردند، بعد چه؟ فردای آن روز چه خواهد شد؟

چه کسانی مسئولیت کم و زیاد در جبهه‌ها را بر عهده خواهند گرفت؟ جز بر عهده آنها که این جریانه‌ها را ایجاد کرده‌اند؟ آن نارسایی و ضعف‌ها و خدانی نکرده شکست‌ها را چه کسانی بر عهده خواهند گرفت؟ پس این تظاهرات مرا نخواهد شکست بلکه آنها را خواهد شکست که این شیوه‌ها را شیوه‌های مؤثری آنهم در این شرایط جنگ می‌دانند، همانها که در این موقعیت از راه انصاف حتی اگر من آدم بدقلقی هم بودم می‌باید با تمام قوت از من حمایت می‌کردند تا وطن شان مستقل بماند. بعد در وطن مستقل به این امور بپردازند. پس چون از فدای این تظاهرات امور در جهت بهتر سوق نمی‌کند، بلکه در جهت بدتر شدن سیر خواهند کرد، خواهی نخواهی به زیان آنهایی تمام می‌شود که می‌خواستند یا می‌خواهند یا تصور می‌شود که می‌خواستند این روز را روز تعیین تکلیف رئیس جمهوری قرار بدهند. ممکن است به شما بگویند دشمنان ما استفاده خودشان را می‌برند و بعد از این که استفاده شان را بردند، و کاری که نباید بشود شد، فاجعه‌ای که نباید رخ دهد رخ داد، دیگر این که نتیجه به سود چه کس و چه گروهی و به زیان چه کس یا چه گروهی تمام شد، حرف پوچ و بی‌معنایی می‌شود و این حرف صحیح است. در کودتای ۲۸ مرداد نیز همین طور شد. اما وضعیتی که ما امروز داریم امیدبخش است. مردم ما آگاه و هشیارند و من گمان نمی‌کنم امروز روزی باشد که بتوان به این مردم چیزی را که نمی‌خواهند تحمیل کرد. به آنها گفتم پس نگران نباشید و به کار خودتان با اطمینان خاطر مشغول باشید. آنها در حالی که می‌دانستم نه کاملاً باور کرده‌اند و نه کاملاً متقاعد شده‌اند، از نزد من رفتند و من خود می‌دانم که تا نتیجه راهپیمایی اینها دست به اقدام نظامی چشمگیری نخواهند زد.

در هر حال امروز هم به این ترتیب در جایی که من در ماهشهر بودم تمام شد.

## چهارشنبه ۲۶ آذرماه ۱۳۵۹

صبح حالم خوب نبود، از قرار وضع فشار خون پایین آمده بود. با این حال می‌باید ماهشهر را ترک می‌کردم، طبق قرار قبلی باید به محل سپاه پاسداران می‌رفتم، اما به لحاظ ضعف نتوانستم این کار را بکنم و از مسئولان آنها خواستم که پیش من بیایند. آمدند و درباره وضع جبهه، نیروهای نظامی با آنها صحبت کردم. گفتم فرض کنید آنچه که شما می‌دانید، من هم می‌دانم به علاوه چیزهایی که شما نمی‌دانید و من می‌دانم. اما ما باید با همین نیروها بجنگیم و ضعف‌های همین نیروها را به قوت تبدیل بکنیم تا پیروز بشویم این برای ما مسئله مهم‌تری است. پیروزی در این جنگ برای ما تعیین کننده است در حالی که بقیه امور فرعی است. هیچ مسئولی حق ندارد آنچه را که اساسی است فدای اموری بکند که فرعی هستند.

آن طور که از بیانشان به نظر می‌آمد، روحیه تفاهم داشتند و معلوم بود متوجه هستند که من چه می‌گویم. امیدوارم که با روحیه تفاهم و هماهنگی در این جبهه با ارتش کار خواهند کرد و پیروزیهایی جدید به دست خواهیم آورد.

پس از پایان این جلسه بیرون آمده اما دیدم آمادگی مسافرت با هلیکوپتر را ندارم، بنابراین با اتومبیل و از راه زمین حرکت کردیم. باران می‌بارید، هر چه هم در راه پیش می‌آمدیم بر شدت باران افزوده می‌شد. در راه رئیس ستاد و فرمانده نیروی هوایی و سرهنگ آذین با من همراه بودند، ساعت ۲ اخبار رادیو را باز کردند و بیانیه دفتر امام درباره لغو راهپیمایی را خواندند. این افسران که دیشب ناباوری داشتند و با حرفهای من قانع نشده بودند، از ارزیابی درست من بسیار متعجب شده بودند! گمانم این است که با شنیدن این خبر در همه جبهه‌ها یک حالت آسایشی به وجود آمد. این فشارها و تشدید و تشدد‌ها فروکش کرد و بارقه امید از نو در دلها روشن شد.

به مناسبت می‌گویم امید من است که همه برآستی در خط امام قرار بگیرند و آنچه اصل است فدای اموری که گاه فرع هم نیستند نکنند. ما نمی‌توانیم به مردم خودمان بگوییم در نخستین سال استقرار جمهوری از دفاع عاجز شده‌ایم و به دشمن اجازه داده‌ایم مردم مؤمن را آواره بکند و بر قسمتی از خاک ما تسلط پیدا بکند، بیرون راندن دشمن اصل است، بقیه امور فرع و کمتر از فرع است. چند نوبت هم امام این معنا را تاکید کرده‌اند. به ملت اطمینان می‌دهم اگر هم گاهی من حرفی می‌زنم، حالت من به حالت کسی می‌ماند که به او نیش و سوزن به طور بی‌سروصدا می‌زنند و او از روی ناچاری گاه فریاد می‌زند. دیگر حالا آنچه واقع شده، مردم از آن اطلاع دارند و می‌دانند من چه می‌گویم و تازه آن فریادی هم که می‌زنم در رابطه با جنگ است، حالت من به حالت کسی می‌ماند که با تقلای کشنده‌ای دارد بنایی را می‌سازد و می‌بیند که هنوز خشت بعدی را نگذاشته، چند خشت از دیوار بنا را فروریخته‌اند و او ناچار باید آنها را بر سر جای خود بگذارد و مراقبت هم بکنند که آنها را نریزند و بک سنگ تازه‌ای هم به روی آنها بگذارد. انصاف داشته باشید به دست من، نیرویی قابل و کارآمد نداده بودند، این نیرو ایجاد شده است. من نه تقدیر و تشویق می‌خواهم و نه ستایش می‌خواهم. آنچه می‌خواهم اینست که با فشار سیاسی - روانی این نیرو تضعیف نشود و ما بتوانیم دشمن را سرکوب کنیم. همین و بس.

به هر حال ساعت ۳ بعدازظهر به قرارگاه نظامی خودمان رسیدیم، در حالی که باران مثل سیل می‌بارید. به محض رسیدن، بعضی فرماندهان را احضار کردم و با آنها درباره جنگ در شرایط جوی متغیر بحث و تبادل نظر کردیم گفتم که آمادگی شما باید در آن حد باشد که باران را یار خود تلقی کنید، همان طور که همواره می‌گفتید باران در کار ما مفید است. ضربه‌هایی که به دشمن می‌زنید افزایش دهید و طرحهای لازم را برای این کار باید فراهم کنید. اگر فراهم کرده‌اید، در تجربه عملی همین روزها تکمیل بکنید. چنان نباشد که باران به

کاهش فعالیت‌های رزمی بیانجامد.

بعد راجع به طرح‌های نظامی که می‌باید به اجرا در می‌آمدند صحبت کردیم و آنها راجع به کم و کسر این طرح‌ها توضیحاتی داشتند که دادند و رفتند.

شب من مشغول چند کتابی که آورده بودند شدم. یکی از آنها «گریز از آزادی» بود. من این کتاب را در اروپا البته به زبان انگلیسی خوانده بودم ولی کتاب حاضر ترجمه فارسی بود. من فصلی را درباره «قدرت‌گرایی» از نو خواندم. در قسمت‌های مهمی با نظر من که در کیش شخصیت شرح کرده‌ام همسانی دارد، اما در مبنا تفاوت دارد. یک تفاوت دیگر هم در این‌گونه متفکران به نظرم هست که اگر آن مانع و حجاب را بدرند به اندیشه توحیدی پی خواهند برد و این که راه علم به اسلام می‌پیوندد همین است. به هر حال صحبت نویسنده کتاب اینست که دو نوع آدمی وجود دارد، آنها که سلطه جو هستند و آنها که سلطه پذیرند. دسته اول را سادیست‌ها و دسته دوم را مازوخیست‌ها تشکیل می‌دهند که هر دو بیمارند. هر دو یک نوع بیماری دارند و در حالی که به ظاهر متضادند، اما در واقع یک پایه و مبنا دارند و لازم و ملزوم یکدیگرند، زوجند، همزیستی دارند و یکی بدون دیگری واقعیت خود را از دست می‌دهد. این دو دسته بیمار که ما نیز در کیش شخصیت به تفصیل بر پایه بیان قرآنی آنها را شناسانده‌ایم، انحراف از فطرت را به دلیل گریز از آزادی و تنهایی دارند. البته این سوال پیش می‌آید، چرا از تنهایی و آزادی می‌گریزند و تنهایی و آزادی چیست که از آن می‌گریزند؟

قدر مسلم به نظر صاحب کتاب آزادی و تنهایی جامعیتی است که انسان در حال فطری و تعادل در پی آن است، اما به دلایل و عللی که بر شمرده است، اینها در موقعیت فردی و اجتماعی معینی از آن می‌گریزند، اگر من بخواهم بیان صاحب کتاب را در این باره توضیح بدهم طولانی می‌شود و بازگو کردن این کتاب بعلاوه تفسیری که من از آن می‌کنم یعنی خیلی مفصل‌تر از خود کتاب می‌شود که از این کار صرف‌نظر می‌کنم می‌پردازم به یک معنی که در این کتاب توضیح داده شده است و آن فوق میان قدرت به معنای میل سلطه بردیگران و توانایی تخریب دیگران برای احساس لذت و آسایش در خویشتن است.

به یاد خواننده بیاورم که این معنا بسیار مهم است سالها پیش و شاید ده سال پیش در سالهای ۴۷ و ۴۸ و ۴۹، من برای «مکتب مبارز» (آن مجله که که انجمن اسلامی دانشجویان در خارج کشور منتشر می‌کرد) مقاله‌ای تحت عنوان چهارچوبی برای اندیشه و علم نوشتیم. در آنجا به همین معنا پرداختیم به لحاظی که تمام بحث در روشن کردن معنای قدرتی است که قرآن برای خدا می‌شناسد و آن معنا و مفهومی از قدرت که ما در ذهن می‌پرورانیم.

گمان من اینست که مانع اصلی جامعه، در همین روزها، همین دو معناست «میل به سلطه‌گری و ایجاد قدرت به معنای حاکمیت بی چون و چرا بر دیگران». این است آن معنایی که خواص مردم به خدا نسبت می‌دهند و بدان قدرت‌طلبی و زورمداری خود را توجیه می‌کنند، حال آن که این صفت است. از نظر من گریز از آزادی به معنای واقعی کلمه گریز از فطرت و خداست چرا این گریز انجام می‌گیرد؟ این را در کیش شخصیت به خصوص در دو مبحث اول مطالعه کرده‌ام و در اینجا نمی‌خواهم بدان بازگردم، اما این گریزگاه به صورت سلطه‌گری و گاه به صورت سلطه‌پذیری انجام می‌گیرد. آنها که به خط سلطه‌گری می‌روند، درک دیگری از قدرت را نه می‌توانند به ذهن ببینند و نه تبلیغ کنند، پس برای خدا قدرت را همان می‌شناسند (البته در صورتی که خدایی را قبول داشته باشند) که برای خود می‌شناسند. آن وضعی را که در خودشان هم هست و به صورت گریز از فطرت بروز می‌کند و آن بیماری که در خودشان هست و به صورت سلطه‌جویی یا سلطه‌پذیری تجلی می‌کند، به خدا نسبت می‌دهند. گمان می‌کنند قدرت، زور برای شکنجه کردن، زدن و کشتن، گرفتن مال و آزادی دیگری، و حتی صورتهای ریاکارانه‌تر این قدرت‌طلبی و واداشتن دیگران به پیروی و انقیاد، واداشتن دیگران به دوست داشتن همه، اینها یعنی قدرت خدایی هم همین است، و حال آن که ما خدا را «بی‌نیاز» می‌دانیم و همه اینها از «نیاز» و «ضعف» است و خدا ضعیف و نیازمند نیست.

پس توانایی به نظر صاحب کتاب این است که انسان بتواند استعداد‌های خود را فعلیت ببخشد. آن قوت و توانایی غیر سلطه‌گری است که در آن نیرو به یک زور و قوه تخریبی تبدیل می‌شود و این عین درد است. به گمان من اگر آدمی به فطرت خویش نزدیک باشد، توانایی در رشد تجلی می‌کند، یعنی آدمی در سیر و سلوک به سوی معبود، تکامل می‌یابد. در این صورت خاصه‌های بارز این توانایی در سازندگی است. آدمی وقتی بر فطرت خویش است، خود را می‌سازد و جو اجتماعی را جوی متناسب با سازندگی می‌گرداند. به همان میزان که ضربت سازندگی در جامعه افزایش پیدا می‌کند، می‌توان گفت که جامعه سالم‌تر شده است.

این توضیحات را از آن رو ضرور دیدم که به مناسبت با خوانندگان این مسئله اساسی را در میان بگذارم که نگرش ما در انقلاب خودمان باید یک نگرش علمی باشد، چون ما آن مقدار که ضربت سازندگی را در جامعه افزایش می‌دهیم به انقلاب خدمت می‌کنیم. اگر انقلاب ما جهت صحیحی در پیش گرفته باشد، این را باید از افزایش ضربت سازندگی در جامعه به دست بیاوریم. اگر ضربت سازندگی در جامعه افزایش یافته باشد، اگر معنویت در جامعه بیشتر شده باشد، و خصوصت‌ها کمتر شده باشد، در آن صورت ما می‌توانیم بگوییم که جو جامعه ما بعد از انقلاب، اسلامی‌تر شده و مجموع جامعه به فطرت اسلامی نزدیک‌تر شده و جامه ما توانا‌تر شده است. اما اگر به عکس ضربت سازندگی کاهش پذیرفته باشد و ضربت تخریب افزایش پیدا کرده باشد، توضیحات ما واقعیت را عوض نمی‌کند. این بدان معناست که ما از واقعیت اسلام دور‌تر شده‌ایم و آینده نوید کمتری در بردارد و به عکس بیم‌ها زیادتر شده‌اند و می‌شوند.

پس این «متر» و «ضابطه» در دست همه می‌تواند باشد. خود هر کسی در محیط خویش می‌تواند ببیند که میزان سازندگی چقدر بالا رفته، محیط چقدر تفاهم‌آمیزتر و یکرنگ‌تر و یکدست‌تر شده است و بداند که به همان نسبت انقلاب پیروز شده است اما اگر هر کس در محیط

خود ببیند که از میزان سازندگی کاسته شده، میل به سازندگی کم شده و هر کس در پی آن است که از راه تخریب دیگری، برای خود موقعیتی دست و پا کند، در آن صورت باید گفت که نشانه‌های مرض در بدن انقلاب ظاهر گشته‌اند و باید تا وقت باقی است به درمان آنها پرداخت و گر نه اگر دیر عمل کنیم، گاه ممکن است کار به جایی برسد که برای درمان بیماری جراحی‌هایی از نوع «صحرای کربلا» لازم آفتد و برای دفاع از واقعیت انقلاب ایستادگی و ایثار بیشتر از آن لازم گردد.

## پنجشنبه ۲۷ آذرماه ۱۳۵۹

امروز صبح چون قرار بود بعد از ظهر به تهران برویم، جلسه فرماندهان نظامی را تشکیل دادیم، پس از آنکه گزارش نظامی سه چهار روز گذشته را دادند و معلوم شد که در همه جبهه‌ها به دشمن تلفات سنگینی وارد کرده‌اند، ما وارد بحث اصلی شدیم و درباره سه طرح نظامی به طور مفصل گفتگو کردیم. درباره امکان تغییر شرایط جوی و بارانی شدن هوای خوزستان و چگونگی هدایت عملیات جنگی در هنگام ریزش بارانهای طولانی و دیگر مسایل مربوط به اوضاع جوی نیز گفتگو کردیم. این مطالب را نمی‌توانیم به لحاظ شرایط جنگی بازگو کنیم و سر واقعی جنگی هم اینها هستند و نه دروغ و راستی‌هایی که عده‌ای نسبت می‌دهند.

بعد از ظهر به تهران آمدیم، یعنی تقریباً اوایل شب بود، مطابق معمول گزارشهای فراوانی درباره رویدادهای مختلف کشور در روزهای پیش تهیه شده بود که من آنها را خواندم. یکی از آنها درباره مسئله عکس در اصفهان بود. بنا بر آن گزارش شخصی که عکس پاره را در دست داشته است (چون فیلم پاره کردن عکس را نشان نداده است و عکسی که در دست داشته است پاره بوده است) دست خود را تکان می‌داده است و به احتمال قریب به یقین اگر فرض کنیم که خود او در توطئه نبوده، هیجان و علاقه خود را اظهار می‌کرده است و پاره شدن یک عکس در شلوغی تظاهرات امری طبیعی است.

موافق این گزارش در اصفهان کسانی که ندانند این جریان ساختگی بوده است بسیار اندک‌اند. گزارش می‌گوید که نوارهای پخش شده به وسیله رادیو تلویزیون اصفهان از هر جهت جریان را افشا کرده‌اند! طی روزها این دستگاهی که باید به تفاهم کمک کند، خصوصاً در این شرایط جنگ، محیط اجتماعی ما را پر از تفاهم و امید به پیروزی بگرداند، تمام وقت خود را صرف این کار کرده است که نشان بدهد رئیس جمهوری ضد روحانیت است. از جمله چیزهایی که گفته‌اند این بود که در یک نواری از یک خانم تظاهر کننده می‌پرسد که شما برای چه آمده‌اید؟ آن خانم گفته است برای حمایت از رئیس جمهور. خلاصه این سوال و جواب را کشانده است به آنجا که خوب رئیس جمهور در جبهه است و کسی مگر به او حرفی زده است؟ و او جواب داده که بله آخوندها نمی‌گذارند که او کارش را بکند که در اینجا سوال و جواب را قطع می‌کنند و شروع می‌کنند به روضه خوانی!

در هیچ جای دنیا و در هیچ تاریخی چنین کاری نه دیده و نه شنیده شده است، که رادیو و تلویزیون یک کشوری این طور اسباب دوئیت و ضدیت را فراهم بکند. قبلاً هم این را بارها گفته‌ام در زمانی که ما در جنگیم و رئیس جمهور فارغ از این جوسازیها در جبهه بسر می‌برد، طبیعی است هر اندازه پشت سر او آرام باشد، پر از تفاهم و امید باشد، جنگ بهتر رهبری می‌شود و پیروزی را نزدیکتر می‌کند. ولی واقعاً چه کسی فریب می‌خورد؟

چطور ممکن است مردم ما ندانند که این گونه تبلیغات در ذهن سرباز و پاسدار و این همه رزمنده مؤثر واقع نشود؟  
چطور شما نمی‌دانید که آدمی با خاطر ناآرام نمی‌تواند بجنگد و چرا این ستم بزرگ را در حق انقلاب و کشور خودتان می‌کنید؟  
چرا نقش شیطان را بر عهده گرفته‌اید؟

و چون است که حالا کسی نمی‌آید از اینها بپرسد این تبلیغات شما چیست و چرا این تبلیغات خطرناک را می‌کنید؟ اینها از ظن خود گمان می‌کنند که این کارها به زبان رئیس جمهوری است. ما به شما اطمینان کامل می‌دهیم که این کارها «از نظر شخصی» کاملاً به سود رئیس جمهوری است و با همه تلاش شما کاری جز این نمی‌کنید که میزان محبوبیت او را در افکار عمومی افزایش بدهید، «اما این کار شما به زیان کشور است». به زیان انقلاب است. به زیان این نسل است و کاری جز این نمی‌کنید که ضریب سازندگی را در جامعه ما کاهش بدهد، میل به تفاهم را کاهش بدهد و ضریب تخریب و میل به خصومت را افزایش بدهد بدانید که در این جو خصومت و تخریب انقلاب قربانی می‌شود. کشور هم قربانی می‌شود. به خودتان رحم کنید. این بازیها را به خاطر خودتان و به خاطر کشورتان ادامه ندهید، و گر نه هر اندازه این بازیهای شما بیشتر شوند، هر اندازه قوه تحمل من در برابر این بازیها بیشتر شود، از نظر شخصی محبوبیت من در افکار عمومی افزایش می‌یابد.

گزارش دیگری از قم بود که باز در آنجا کسی رفته است و «قطعنامه» خوانده و عنوان کرده است که «توسط دفتر هماهنگی همکاریهای مردم با رئیس جمهوری (نمی‌دانم در رابطه با موضوعه با این دفتر) قرار بوده چهل نفر از روحانیان به نام ترور بشوند». سؤال این است آیا این توطئه کوچکی است؟ مطلب کوچکی است؟ اگر همچنین توطئه‌ای قرار بوده است انجام بگیرد، چطور شده است که این شخص که لایذ خود را مسلمان و مکتبی هم می‌داند به خویش زحمت نداده است گزارش این امر را به مقامات انتظامی بدهد و آنها تحقیق نکنند و نتیجه

تحقیق را در اختیار مقامات قضایی بگذارند؟ آیا پیگیری بکنند بینند مسئله چه بوده؟ چطور در شهر قم پایگاه اسلام این چنین جعلهایی می توان کرد و هیچ کس هم نمی پرسد چرا چنین می کنید. حتماً این جعلیات نه به جنگ زیان می زند و نه به سلامت روحیه عمومی! هیچ هم بعید نیست که همین سخنرانی موجب بشود که سخنران فردا از جایی به نمایندگی انتخاب بشود و به مجلس هم برود! ظاهراً این کارها امتحان است و باید عده‌ای این امتحانها را بدهند. مثل همان تفتیش عقاید است که در همه جا دارد رایج می شود و اشخاص باید امتحان بدهند تا بتوانند وارد دستگاهها بشوند!

اما شما مردم، این امور را ساده نگیرید. چندبار گفته‌ام که این فرهنگ فرهنگ نفاق است. در کتاب «نفاق در قرآن» این معنا را روشن کرده‌ام که ایدئولوژی نفاق، مبانی فکر نفاق، اعتقاد نفاق آلود همین است. همین جعل و تزویر در قلمرو فرهنگ جعل و تزویر و تحریک و تخریب برای تشدید جو خصومت در جامعه است. چرا که منافق در محیط توحید در محیط زندگی، در محیط دوستی و تفاهم نمی تواند زندگی کند. منافق برای ایجاد محیط زیست اجتماعی خود باید این محیط را، جامعه را به مرداب تبدیل کند. آیا با آب زلال می توان مرداب به وجود آورد؟ یا باید در آب زلال آنقدر گند ریخت تا به گندآب تبدیل شود؟ شما درباره این کسان یا منافقان که کارشان تبدیل زلال انقلاب به گندآب است، لاقید نمانید. اقلماً بپرسند. در همان کتاب «نفاق در قرآن» گفته‌ام که مرض «آدم» را نداشته باشید که «چون و چرا» نکرد و چون «چون و چرا» نکرد، از در بهشت بودن محروم شد. شما چون و چرا کنید. اقلماً در این قضیه بپرسید چگونه بوده است؟ دلیلتان چیست؟ مدرک شما کدام است؟ شما چه وقت به این واقعیت پی می برید؟ آیا مقامات مسئول کشور را در جریان امر قرار داده‌اید؟ اگر قرار داده‌اید تحقیقات در آن مرحله‌ای است که افشای توطئه بدون اشکال باشد؟ و دهها از این چراها می شد و می شود از این گوینده پرسید. و اما در همانجا از نو همین هایی که در پی این ایدئولوژی نفاق هستند باز راه انداختند که «ما سپهسالار نمی خواهیم». خوب اگر من هم قبلاً در همین کارنامه روز توضیح نداده بودم، می شد گفت که وهم، شما را برداشته و ترسیده‌اید، اما سپهسالار یعنی فرمانده قشون، فرمانده ارتش و برای من عنوانی نیست و من هیچ گاه به خواست خدا نه خود به خود، عنوانی داده‌ام و نه از عنوان هایی که دیگران به من داده‌اند به خود بسته‌ام و نه طالب این عنوان بوده‌ام. و نه آنها که این چیزها را بهانه قرار می دهند، برای مسموم کردن جو ترسشان از این عنوان است، بلکه در حقیقت آنها خود می خواهند در حوزه قدرت خودشان سپهسالار و پدر جد سپهسالار باشند، هر کار که می خواهند بکنند، بی پرسیدن و بی جستجو، و بی قانونی، بی مرز و بی حد. و گمان می کنند که رئیس جمهوری مانع تحقق و یا لاقلاً دائمی شدن این موقعیت است.

یک بار گفته‌ام و حالا نیز تکرار می کنم در تاریخ ایران هیچ گاه سابقه نداشته است و هیچ جا هم سابقه نداشته است که رئیس دولتی در حین جنگ، بیش از آن که نگران جنگ و حمله دشمن باشد، نگران حمله گرگهای آزادیخواه به آزادیهای اساسی مردم باشد و با تمام تلاش و توانایی بکوشد تا گرگها این آزادیها را ندرند و از بین نبرند. شما بیهوده می خواهید مردم بفریبید. بر فرض پیروزی در جنگ که انشاءالله فرض مسلمی است، من خود را به لقب سپهسالار دلخوش نخواهم کرد. من فرزند علی و حسین هستم و بیشتر دوست می دارم که پاسدار آزادیهای واقعی مردم باشم و شما از همین امر نگرانید. دعوا بر سر چند و چون سپهسالاری نیست و شما هم این را نیک می دانید و در این زمینه بحثی نداریم.

دعوا بر سر آزادی است، شما حاکمیت مطلق می خواهید و با آزادی مردم مخالفید، می خواهید درباره کارهایتان کسی جرئت چون و چرا نکند، پرس و جو نکند، و رئیس جمهور موافق این آزادیها است و به مردم هشدار می دهد که اگر آزادی را از دست دادید، رشد را از دست داده‌اید و دیگر هرگز نخواهید توانست زندگی یک ملت زنده را در این جهان داشته باشید.

این یک مسئله کوچکی نیست، یک بحث اصلی و اساسی است، یا ما موفق می شویم و محیطی اجتماعی به وجود می آوریم که در آن اندیشه‌ها با شتاب تمام خلاق بشوند، بشکفند و بسازند و مغزها در این کارگاه عظیم به کار افتند، صلاحیتهای علمی به کشور حذب شوند و در این کارگاه عظیم به کار افتند، صلاحیتهای علمی به کشور جذب شوند و در این کارگاه بزرگ، در این کارگاه بازگشت به فطرت و بازگشت به سازندگی، با واقعیت اسلام آشتی کنند. و یا این که اینجا از نو گورستان و بدتر از آن کارگاه تخریب استعداد و اندیشه‌ها خواهد شد، همچنان که بود. و فاصله ما از مرزهای دانش و پیشرفت بشری بیشتر خواهد شد و البته در آن وقت ما جز به عنوان طبیعت، به عنوان یک موجوداتی که روی این طبیعت گذران ابتدایی دارند، مثل جانوران، به حساب نخواهیم آمد. خدایا تو می دانی هر حرف دیگری فریب است. آزادی برای پیشرفت سریع در اسلام مثل آبی است که این نسل امروز، این ماهی به آن نیاز دارد. این پیام اول و وسط و آخر من است. پس چرا بحث را منحرف می کنید، چرا به بحث واقعی بر نمی گردید. شما بیابید و بگویید خیر استبداد از هر نظر برای پیشرفت لازم است و آزادی لازم نیست.

این مدت که من رئیس جمهورم، کدامیک از آزادیهای مردم را به خطر افکنده‌ام و در برابر خطراتی که این آزادیها را تهدید کردند و می کنند چه وقت سکوت کرده‌ام؟ که حالا شما نگران این شعار مردمید. چرا در همین شعار هم آنچه راست است نمی گویند؟ شما نمی دانید که در اسلام دروغ گناه کبیره است؟ شما نمی دانید چرا مردم این شعار را می دهند و با همه این حرفهایی که شما زدید، مردم باز این شعار را می دهند؟ برای این که شما شب و روز مشغول توطئه هستید که عنوان فرماندهی کل قوا را از رئیس جمهوری بازپس بگیرید. چرا می خواهید این کار را بکنید؟ جز برای این است که می خواهید تمام عناصر قدرت در دست خودتان باشد؟ این را مردم فهمیده‌اند، مردم می دانند که در شرایط جنگ این کار خیانت آشکاری به کشورشان است و موجب از دست رفتن کشورشان می شود و بنابراین به صورت این



گونه شعارها با آن مخالفت می‌کنند. شما این را می‌دانید و حالا می‌خواهید با این بازیها مانع از آن بشوید که مردم آنچه را که از آن آگاهند، به زبان بیاورند تا شما در محیط سکون و سکوت کار خودتان را از پیش ببرید.

به هر حال از این نوع گزارشها از همه جا بود و باید بگویم که من منتخب مردم هستم. هر وقت و هر زمان که مردم مرا نخواهند، همان لحظه و همان زمان خواهم گفت آسوده شدم و به دنبال کار خویش خواهم رفت. به مردم کشور، به وجدان آگاه و بیدار مردم اطمینان دارم، اعتماد دارم و از ابتدا نیز چنین بودم، نوشته‌ها و گفته‌های من هستند و عمل من هست و گواهی می‌دهد که من از آن جریان فکری که گمان می‌کنید مردم فعل پذیرند، کار پذیرند، هر چه به آنها القا کنی می‌پذیرند، اگر در اجتماعاتی آمدند هر قطعنامه‌ای که بخوانی «الله اکبر» می‌گویند و تصویب می‌کنند نیستم. من بر این باور نبوده‌ام و نیستم، عقیده‌ام بر این است که وجدان عمومی، شعور عمومی، آگاهی عمومی وجود دارد و به هر قطعنامه‌ای بله نمی‌گوید. در اجتماع‌هایی هم که قطعنامه بگذرانند و عده‌ای در آن «الله اکبر» بگویند و به پای عموم بگذارند، دیگران ساکت نمی‌مانند و نباید ساکت بمانند. باید صدای خودشان را بلند کنند و می‌کنند و از همان ساعت به بعد مردم به تلاش برمی‌خیزند که نشان بدهند این حرفها را نباید به پای آنها بنویسند، چنان که همین معنا در اصفهان معلوم شد.

بعد از آن که قطعنامه خوانده شد، مردم اصفهان لاقید نماندند. آن هفتاد هزار و بیشتر تهیه شد. تظاهرات صورت گرفت و به رغم دستگاه تبلیغاتی انحصاری مردم صدای خود در جریان به یک جریان قوی تبدیل شد. طومارهای با امضا شصت هزار و هفتاد هزار و بیشتر تهیه شد. تظاهرات صورت گرفت و به رغم دستگاه تبلیغاتی انحصاری مردم صدای خود را بلند کردند و تمام ایران این صدا را شنیدند.

چون من به مردم اعتماد دارم، بنابراین همواره نگران اعمال خود هستم که نکند کاری بکنم که در جهت خدا نباشد، در خیر این مردم نباشد. با این حال من اشتباه می‌کنم و از همه می‌خواهم از روی صدق و صفا این اشتباهها را به من گوشزد کنند تا من بتوانم آن اشتباهات را رفع کنم و کار کشور بهتر شود و در مدار صحت قرار بگیرد. اشتباه مسئولان، اشتباه شخصی شان نیست. در جامعه منعکس می‌شود و بازتاب دارد. بنابراین باید آنها را نصیحت کرد. باید به آنها راه نشان داد، باید اشتباههای آنها را یادآور شد.

مطلب دیگری هم که امروز خواندم، جوابی بود که آقای رجایی به کارنامه من درباره بانکها داده بود. در اینجا نمی‌خواهم وارد تفصیل بشوم برای این که هر گفته و نوشته‌ای خود آینه است و بر خواننده معلوم می‌کند که واقعیت چیست؟ فقط دو سه نکته را برادرانه به خود او یادآور می‌شوم، چون باز جواب داده است، این یادآوری هم به همین صورت انجام می‌گیرد.

یکی این که اگر تقوای کلام موجب بود که شما نگویید ضعف مدیریت بانک مرکزی موجب این وضع شده است، پس چطور این حرف را در نامه خود نوشتید؟ در کیش شخصیت این معنا را به تفصیل آورده‌ام. یکی از علائم ریا تناقض میان قول و فعل است و در این نامه چند نمونه از این تناقض وجود دارد.

دوم این که حیف است که نتیجه کار و تلاش شبانه روزی را این طور پاداش بدهیم. و آیا شما می‌دانید روزی که این مدیر بر آن تأسیسات بانکی مستقر شد، تأسیسات بانکی ما در چه وضعی بود و حالا در چه وضعی است؟ و آیا این تشکر از آن خدمات شبانه روزی است؟ سوم این که شما ببینید چه وقت چه بیانی کرده‌اید و چه تأثیری بر کاهش پس اندازها و سپرده‌ها گذاشت؟ و بعد چقدر دوندگی شد و همین مدیر بانک مرکزی ناگزیر به نزد امام رفت و بیان امام و بعد رئیس جمهور چه تأثیری بر جلب مجدد اعتماد گذاشت. شما از قرار از یاد برده‌اید که همین چکهای تضمینی را که یک ماه از انتشار آن ممانعت کرده‌اید، موجب این وضع شده بود چون آن ممانعت رفع شد و این چکها انتشار پیدا کرد، مشکل شروع به حل شدن نهاد. چون این را از یاد برده بودید، آنچه را که نوشته‌اید خلاف حقیقت بوده است. دو مطلب در این نامه هست، مطلب دیگر هم زیاد است که اگر من بخواهم به آنها بپردازم، باید این نامه را به عنوان نمونه بگیرم و مطالب آن کتاب را از روی این نامه توضیح بدهم.

یکی راجع است به این که چون ادغام بانکها هنوز خوب جا نیفتاده است، کندی‌هایی در کار است. این به معنای این نیست که ادغام بانک کار بدی است. یک کاری که در هر جای دنیا مدت طولانی وقت می‌گیرد و در این مدت طولانی که ادغام انجام می‌گیرد این نارضایی‌ها هم ضرور است. در کشور ما بر اثر سخت کوشی و تلاش مدیران و مسئولان و خود اعضای بانکها این طرح در مدت کوتاهی انجام گرفته است و خواهی نخواهی مثل یک عمل جراحی خونریزی دارد، اثر زخم به جا می‌ماند، احتمالاً کمی هم چرک می‌کند. همه اینها به این معنی نیست که ادغام بانک عملی است که در نتیجه آن اعتماد عمومی به بانک کم بشود و وضع بانک بد می‌شود. خیر وضع بانک خوب می‌شود، اعتماد عمومی افزایش می‌یابد. البته تا حسابها تنظیم بشود و کارها به جریان بیفتد، یک کندی‌هایی در کار به وجود می‌آید.

در اینجا باز این معنی را یادآور شده‌اید که وزراء تعیین نشده‌اند. یک مطلبی هم آقای رئیس مجلس گفته‌اند که با حقیقت سازگار نیست. رسیدگی به این مطالب را به همان هیئت ۵ نفری واگذار می‌کنم. ولی این را شما باید به گوش خود راه بدهید که قانون اساسی تصویب وزراء را حق رئیس جمهوری می‌شناسد و بابت این حق، او در برابر مردم مسئول است. اگر قرار باشد که علت تصویب نشدن به مردم توضیح داده شود، خوب باید مردم بدانند چرا تصویب نشد و از همه اینها گذشت شما مسئولید که می‌دانید وزرایی را که رئیس جمهور تصویب نمی‌کند، معرفی می‌کنید و نه رئیس جمهور، من ماشین امضاء نیستم. تصدیق امضاء کننده هم نیستم. مردم این کشور رأی داده و رئیس جمهور معین کرده‌اند برای این که او طبق قانون اساسی وزرایی را تصویب بکند تا آن وزراء بتوانند با اتکاء به رأی مردم و اعتماد مجلس که از طریق اعتماد متقابل رئیس جمهور و مجلس بروز و ظهور می‌کند مشکلات کشور را با سرعت از پیش پا بردارد.

چرا باید جوسازی کرد؟ این مسئله بدیهی است که اگر کسی نتواند وزرایی که بتوانند مورد تصویب قرار بگیرند، معرفی کند این نقض در

کار اوست. من کجا مجبورم هرکسی را که شما معرفی کردید تصویب بکنم و اگر نکردم دستگاہهای تبلیغاتی به راه بیفتند و هم از این طرف و آن طرف و دادو قال!

این دادو قالها را باید به شما بکنند که چرا وزرایی را معرفی می‌کنید که تصویب نمی‌کنید؟ اگر ناتوانید چرا این ناتوانی را بیان و اظهار نمی‌کنید؟ و آن را به صورت یک مسئله درمی‌آورید که در این اوضاع و احوال جو را از آنچه که هست، سنگین تر نیز می‌کند. در هر حال این مسئله، ضعیفی برای من نیست. دلایل دارد که چرا و چگونه شد که من آن طور عمل کردم که کرده‌ام و چرا در این موارد نمی‌کنم؟ با این حال نامه‌ای برای ۵ نفر روحانی می‌فرستم (منظور هیئت حل اختلاف است) و این نکات را برای آنها توضیح می‌دهم.

## جمعه ۲۸ آذرماه ۱۳۵۹

امروز صبح در خانه به چندکار رسیدگی کردم. تا نیم بعد از ظهر پزشک مشغول یافتن علل ناراحتی در من بود. بعد هم به دیدار مادرم رفتم و تا ساعت ۵ بعد از ظهر با افراد خانواده، برادران، خواهران و فرزندان آنها گذراندم. ساعت ۵ برای شرکت در شورای عالی دفاع به ستاد ارتش رفتم.

قبل از شرکت در شورای عالی دفاع به وضع جبهه‌ها پرداختم و در آن از رفع کمبودهایی که قرار بود انجام بشوند و هنوز رفع نشده بودند صحبت کردیم. ظاهراً این کمبودها رفع شدند و ما خیالمان آسوده شد. ساعت ۶ شورای عالی دفاع تشکیل شد و تا ساعت ۹ ادامه داشت. در چند زمینه مشخص بحث شد که یکی در زمینه سیاست خارجی، یکی دو مورد عملیات نظامی در جبهه‌ها و ضرورت گذار به مرحله سوم و تعیین تاریخ این گذار و یکی هم در زمینه حل مسایل و مشکلات، یعنی احتیاجات ارتش برای ادامه جنگ.

نزدیک ساعت ۱۰ برگشتم، دو تن از نمایندگان محترم مجلس آمده بودند تا ساعت ۱/۵ بعد از نیمه شب درباره مسایل گوناگونی با آنها صحبت کردم. آنها هم نظرهایی داشتند که با نظرهای من بسیار مشابه بود. و در آن زمینه‌ها صحبت کردیم، امیدم این است که از ناحیه من نتایج خوبی از این گفتگوها در تصحیح بعضی اشتباهات حاصل بشود.

امروز هم به این ترتیب گذشت. البته باز برای من در سه چهار صفحه صورت حرفه‌ایی را که در جلسه غیرعلنی مجلس گفته شده بود آورده بودند که من در مناسبت‌هایی اینها را توضیح بدهم تا رفع اشتباه بشود. من در این باره قبلاً توضیح داده‌ام، حالا هم به این آقایان که این مطالب را در مجلس غیرعلنی عنوان می‌کنند، برادرانه می‌گویم که کشور شما در وضعیت خطرناکی است. هیچ نیازی به اثبات تقصیر با توسل به سخنانی که من خواندم و عاری از حقیقت بودند نیست. روحیه نظامیان خودتان را خراب نکنید. و واقعیت را غیر از آنچه که هست، نه در ذهن خودتان به خودتان بقبولانید، و نه آن را بازگو بکنید و تناسب نیروها را در نظر بگیرید. خصوصاً در اوایل جنگ، بعد ببینید که ما چه توان داشتیم و چقدر مقاومت کرده‌ایم و بعد ببینید که این مقاومت هنر و حماسه بوده است یا تقصیر و گناه؟ اوضاع جنگ مناسب با بیان آشکار واقعیت‌ها همان طور که بودند و هستند، نیست که اگر بود، برای احدی تردید نمی‌ماند که آنچه شده است حماسه است.

یک افتخار تاریخی برای نسل امروز ایران است. حالا دیگر همه دنیا می‌گویند که صدام امید به یک پیروزی برق آسا، سه روز تا یک هفته بسته بود. و امروز باز همه دنیا می‌داند که او حداکثر آمادگی مایحتاج غیرنظامی حاصل از جنگ مثل مواد غذایی و غیره را برای سه هفته برآورد کرده بود.

لابد در این برآورد آنها که او را بر این کار برانگیخته بودند، اطلاعاتی راجع به توانایی رزمی ما در اختیار او گذاشته بودند! پس او می‌دانست که توان رزمی نیروهای ما چه میزان است و با علم به این توان رزمی او و اربابانش این مدت را برای جنگ تعیین کرده بودند. چه چیز تغییر کرد جز روحیه و میل انسانها و ایجاد اراده تسلیم ناپذیری به ضعف و ارتش بیگانه؟ این تغییر روحیه بود که خلبان ما را برانگیخت تا در کمتر از یک ماه، پنجاه پرواز انجام بدهد؟ چه چیز سرباز ما، پاسدار ما، شهری ما، روستایی ما و روحانی ما را برانگیخت تا همه دست در دست هم داده و سدی نفوذناپذیر به وجود آورند؟ و در پشت سر اینها فن‌دانه‌های ما، تکنسینهای ما، کارگران ما به کار و تلاش بی‌مانندی برخاستند و از همان ابزار «از کار افتاده» ابزار «جنگی» آماده کردند و ارتشی را پدید آوردند؟

این همه کار یک حماسه جاودانی است زیباتر و رساتر از حماسه‌هایی که در داستانهای ملی سرزمین ایران وجود دارد. حماسه‌ای واقعی. چرا این حماسه واقعی را برای اثبات تقصیر در جنگ سیاسی بی‌حاصل جور دیگر جلوه می‌دهد. اگر مطالب اینها باشد که در اختیار من قرار گرفت، شما گویندگان این مطالب به مردم خوزستان و کلاً به مردم ایران جفا می‌کنید. و آنچه می‌گویید در صلاح این مردم نیست، جز این که روحیه‌ها را تضعیف کرده و جنگ را طولانی تر بکنید، نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد.

آهسته برانید و کمی انصاف، تا ما از جنگ بیاساییم. امیدوارم که بعد از جنگ، محیط گرم و پرفسایبی به وجود آید. محیطی معنوی که در آن همه تلاش در ضدیت و تخریب جای خود را به تلاش در سازندگی و تحقیق بدهد. تا در محیطی پاک و دوستانه و مصفا ملت ما

بتواند به ترمیم خرابی‌ها بپردازد و ساختمان ایران مستقل اسلامی را آغاز کند.

## شنبه ۲۹ آذرماه ۱۳۵۹

امروز صبح اول اعضای دفتر ریاست جمهوری برای گفتگو درباره تنظیم فعالیتهای دفتر آن طوری که شایسته این عنوان باشد، آمدند و در ضمن معلوم شد که به حساب ۸۸۸ ریاست جمهوری تا این زمان مردم در حدود ۱۱۰ میلیون تومان پول ریخته‌اند که از اعتماد عظیم مردم حکایت می‌کند. تمام مردم در این یاری و کمک شرکت کرده‌اند و کمترین رقمها و زیادترین رقمها در حدی است که نشان می‌دهد نزدیک به تمام شرکت کنندگان در این کمکها، اغلب مردم مستضعف‌اند.

از این مبلغ حدود چهل میلیون در اختیار هلال احمر قرار گرفته است تا آنچه فوراً در این فصل برای آوارگان جنگ و جنگ زدگان لازم است، تهیه شود و بقیه نیز باید صرف نیازهای حال و آینده آنها بگردد.

جز این که از یک کمک بی شائبه سپاس بگزارم، کاری از من ساخته نیست. البته فقط این مقدار می‌توانم که کوشش خود را برای موفقیت در این جنگ که به نظر من از لحاظ حال و آینده ایران تعیین کننده است، بیشتر بکنم.

بعد عده‌ای از بازاریان تهران آمده بودند درباره مسایل مختلفی صحبت می‌کردند که می‌شود آنها را به دو دسته صحبت تقسیم کرد. صحبت درباره اقتصاد و صحبت درباره سیاست. درباره اقتصاد صحبت چنین بود که تلاش یک عده محدود و محدود برای این که همه چیز را در دست بگیرند عیان و آشکار است. بعضی از کارها را هم در دست گرفته‌اند مثال کاغذ را آوردند و یکی از آنها که ناشر کتب دینی بود، می‌گفت برای چاپ قرآن، کاغذ به من نمی‌دهند، و حرف و نقل‌هایی به میان آوردند و شرط و شروطی. شب پیش از آن هم مطلبی در مورد معامله شکر به اطلاع من رسید که چون خواسته‌ام در این باره تحقیق بیشتری شود، فعلاً درباره آن حرفی نمی‌زنم ولی به آنها گفتم، و حالا نیز می‌گویم این طور نیست که در مورد دارایی و وزارت بازرگانی موافقت و یا مخالفت با این یا آن شخص جنبه شخصی داشته باشد. من مسئولیت سنگینی در این باره احساس می‌کنم. این خطر و خطرهای بزرگتر از آن را نیز آشکارا می‌بینم و به این دلیل است که نمی‌توانم حاکمیت هیچ گروهی را در این وزارتخانه بپذیرم.

درباره سیاست می‌گفتند که عده‌ای که آنها هم وابسته به همان گروه اول هستند، می‌خواهند جو خفقان در بازار تحمیل کنند و هر کس را حس کنند جانب رئیس جمهور را دارد، از طریق تهدیدی‌های تلفنی و غیر تلفنی نوید سختی‌ها و بسیاری چیزهای دیگر را به او می‌دهند. گمان من این است که اینها علامت خطر و زنگ خطر است. امیدوارم که آن هیئت پنج نفری به این مسایل به طور جدی برسد. چرا که اگر این رویه‌ها باب بشوند، معلوم است چه نوع حکومت و رژیم بر این کشور حکومت خواهد کرد. به هر حال آنچه من از آنها خواستم این بود که گفتم از شما این عذر و بهانه که مورد تهدید واقع شده‌اید پذیرفته نیست، چرا که شما بودید، بازارها بودند که بر ضد همین نوع بهانه‌ها، همین نوع تهدیدها قیام کردند و با تعطیل بازارهای شهرها اساس رژیم پیشین را متزلزل ساختند، شما همان آدمها هستید و اینک نباید تسلیم این بازیها بشوید.

بعد به دیدار امام رفتیم. رئیس ستاد، وزیر دفاع و آقای خامنه‌ای هم بودند، درباره وضع جبهه‌ها امام سؤال کردند، جانشین رئیس ستاد پاسخ گفت، امام گفتند: مدتی است درباره حمله صحبت می‌شود اما حمله نمی‌شود. چرا؟ در جواب، مسئله عوامل مادی، تجهیزات و غیره که باید آماده بشوند تا این حمله صورت بگیرد، به اطلاع ایشان رسید. اما من گفتم گمان من این است که عوامل غیرمادی مؤثر ترند. جنگ روحیه می‌خواهد، فرمانده باید جرئت کند طرح نظامی خود را با علم به این که ممکن است به پیروزی یا عدم موفقیت بیانجامد، به اجرا بگذارد. چه کسی می‌تواند در این جو سیاسی - تبلیغاتی که ایران ظرف ده روز گذشته داشت، به خود جرئت جنگ بدهد؟ جرئت هجوم بدهد؟ امام گفتند که ملت پشتیبان ارتش است. حرف یکی دو نفر حساب نیست و در صورتی که به دشمن هجوم نشود، احتمال این هست که روحیه‌ها برگردد و خطری پیش آید که نه از من و نه از رئیس جمهور، کاری ساخته نباشد، من به ایشان گفتم همین سخن را من هم به فرماندهان نظامی گفتم که حالا شما فرمودید، خوب است که رئیس ستاد به فرماندهان بخشنامه کند، عین بیان شما و متنی کوتاه به این شرح که شما هجوم کنید، ملت پشتیبان شما است. از قول امام قرار شد که رئیس ستاد به فرماندهان نظامی ابلاغ کند. من خیلی آسوده خاطر شدم وقتی که از پیش امام برخاستم و ظاهراً همه آنها که می‌جنگند و واقعاً می‌خواهند که دشمن را بشکنند و این انقلاب را استوار کنند، همه آسوده خاطر شدند و می‌شوند به لحاظ این که، اینک روشن است که نیروهای مسلح ما می‌توانند بدون هیچ‌گونه بیم از سخنان کسانی که جز غرض، چیزی در چنته ندارند به جنگ ادامه دهند.

برای رفتن به خوزستان به منزل آمدم. از روزنامه آمده بودند و درباره مشکل چاپخانه می‌گفتند که تیراژ روزنامه به ۳۲۰ هزار رسیده است اما برای چاپ مشکلی پیش آمده است. من به آنها گفتم اگر این تعداد خوانندگان به روزنامه شما اقبال کرده‌اند، همان طور که روزهای اول اقبال کرده بودند، حالا هم گمان می‌کنم حاضر شوند و به شما کمک می‌کنند تا این روزنامه را بیشتر از این چاپ کنید، این که من باز تأکید دارم، آن است که کمتر یا حتی اصلاً وارد زد و خورد و جدال و آنچه که من «موازنه وجودی» می‌گویم نشوید و در یک خط «موازنه عدمی» در

رابطه با «خدا» مطلب بنویسید، چون جستجوی واقعیت‌ها و حقیقت‌ها و بازگو کردن آنها تأثیرات عمیق‌تر و زیباتری به جای می‌گذارد. بعد راه افتادیم به طرف خوزستان در اینجا بعد از رسیدن، شورای نظامی را تشکیل دادیم تا ببینیم طرحها و عملیات نظامی در چه مرحله‌ای هستند. رئیس ستاد، بیان امام خطاب به فرماندهان را در حضور من بازگو کرد، احساس من این بود که آنها اطمینان خاطر پیدا کرده‌اند و این اطمینان خاطر در روزهای آینده برای ما در عملیات نظامی و سرنوشت جنگ بسیار تعیین کننده است. امیدوارم آنها که خود را در خط امام می‌دانند، خصوصاً دستگاه‌های تبلیغاتی ما متوجه حساسیت موقع بشوند و حرفی و بیانی که این روحیه و این اطمینان خاطر را از بین ببرد نزنند. پیروزی در جنگ ارزشی عظیم دارد و حیفاست آن را با سخنانی که معلوم نیست پایه و مبنایی هم داشته باشند از بین ببریم. اگر چه برای عده‌ای درست به همین دلیل لازم است آن «حرفها» زده شود.

به هر حال علاج همه این نابسامانی‌ها و دردها و بیماری‌های اجتماعی، پیروزی است و فرماندهان نظامی باید با قاطعیت به پیروزی بیندیشند و برای کسب آن، کار کنند. اینها مطالبی بود که من به فرماندهان نظامی گفتم. فرمانده نیروی زمینی نبود، ولی شب برای دادن گزارش نظامی و توضیح وضع آمد و تا ساعت ۱۱ شب به تفصیل درباره اوضاع نظامی منطقه و کارهایی که شده است و باید بشود، صحبت کردیم. و امروز به این ترتیب به شب رسید.

## یکشنبه ۳۰ آذرماه ۱۳۵۹

امروز به مطالعه گزارش‌ها پرداختیم و چند گزارش درباره جزایر خلیج فارس، سیستان و بلوچستان تنگه هرمز خواندم، بقیه روز را به بررسی وضع نظامی جبهه‌ها پرداختیم. این روزها کارهای فوق العاده بزرگی انجام گرفته است، ولی من جرئت ندارم از کسانی که این خدمات بزرگ را کرده‌اند، نام ببرم برای این که تا این زمان هرکس که خدمتی کرد و من از او نام برده‌ام، یک بلای به سر او آورده‌اند. در یک جا یک فرمانده نظامی، توانایی رزمی و تجهیزات جنگی نیروهای ما را بیشتر از هفت برابر کرده است و در گذشته با او رفتاری به غایت زشت شده است و این توانایی که در کار از خود نشان داد، نوید این نکته است که اگر در کار خود مانده بود، جبهه خوزستان به این صورت در نمی‌آمد. از روزی که این فرمانده در سمت جدید خود قرار گرفته است، نه تنها نیروی نظامی ما تجدید سازمان یافته و توانایی جنگی به دست آورده، بلکه پی در پی پیروزی‌هایی در جبهه‌های جنگ به دست آورده و با توانایی زیاد امید دشمن را برای دستیابی به هدفهایش در جبهه‌هایی که او فرماندهی دارد نقش بر آب ساخته است. امیدوارم روزی بتوانم نام او را بگویم و ملت از او قدردانی کند. در جلسه شورای نظامی امروز، این فرمانده لایق نیز شرکت کرد. او مقداری نیروی احتیاط برای این که حمله کند می‌خواست. در جلسه شورای نظامی امروز مقداری درباره امکانات نظامی دشمن بحث کردیم. این طور که استنباط می‌شود، برای این که دشمن بتواند خود را از مخمصه‌ای که در آن قرار گرفته بیرون ببرد، ناگزیر نیروی دیگری، اتفاق دیگری، واقعه دیگری باید روی دهد وگرنه نیروهای فعلی عراق در وضعیتی که قرار دارند، نه توانا به ادامه جنگ هستند و نه می‌توانند بمانند، به هر رو ما وضع را از نظر خودمان با بحث‌هایی که در این شب کرده‌ایم و می‌کنیم امیدبخش می‌بینیم و امیدواریم که جو اجتماعی ما این امید را تقویت کند. امروز هم در این کارها گذشت.